

روایت عمیق سیاست و اقتصاد



پنج اولویت جدید دبیر شحام



امیررضا بخشی پور
پژوهشگر روابط بین الملل

از هر رمز تار یا ل؛ دستور کارهایی برای بازسازی
قدرت ملی ایران

انتصاب محسن رضایی به دبیری شورای عالی امنیت ملی را نباید صرفاً در حد یک جابه جایی مدیریتی در یکی از مهم ترین نهادهای تصمیم گیر کشور تحلیل کرد. اودر شرایطی به دبیرخانه شحام بازگشته است که مفهوم امنیت ملی ایران، بیش از هر زمان دیگری در دهه های گذشته، نیازمند بازتعریف است. مسئله امروز کشور فقط پرونده هسته ای، تهدید نظامی، تحریم یا روابط منطقه ای نیست؛ مجموعه ای از مسائل نظامی، اطلاعاتی، اقتصادی، اجتماعی و فناورانه در یکدیگر تنیده شده اند و ضعف در هر کدام می تواند مستقیماً توان کشور را در حوزه های دیگر تحت تأثیر قرار دهد. تجربه سال های اخیر نیز نشان داده است که نمی توان از اقتدار خارجی سخن گفت اما نسبت به فرسایش قدرت پول ملی بی اعتنا بود، نمی توان بر قدرت موشکی تکیه کرد اما ضعف اطلاعاتی را مسئله ای درجه دوم دانست و نمی توان برای نفوذ منطقه ای هزینه کرد اما از نسبت آن با منافع اقتصادی مردم ایران پرسش نکرد.

از این منظر، شاید مهم ترین مأموریت دبیر جدید شورای عالی امنیت ملی نه مدیریت پرونده های جاری، بلکه بازسازی یک تصویر منسجم از «قدرت ملی» باشد؛ تصویری که در آن بازدارندگی، اقتدار حاکمیت، عدالت اجتماعی و سرمایه اجتماعی اجزای یک کل واحد باشند. امنیت کشور تنها محصول تجهیزات نظامی نیست. حاکمیتی که کنترل مؤثری بر منابع راهبردی، نظام ارزی، اعتبار، فناوری و مسیرهای حیاتی تجارت نداشته باشد، دیر یا زود بخشی از قدرت تصمیم گیری خود را نیز از دست می دهد. در سوی دیگر، جامعه ای که پیوسته با کاهش قدرت خرید، نابرابری، احساس تبعیض و بی ثباتی اقتصادی روبه رو باشد، طبعاً در برابر فشار خارجی، جنگ روانی و پروژه های بی ثبات سازی آسیب پذیرتر خواهد شد. بنابراین بازسازی امنیت ملی ایران باید هم زمان از مرزها، اقتصاد، اطلاعات، سیاست منطقه ای و ساخت درونی حاکمیت آغاز شود.

سابقه محسن رضایی نیز به گونه ای است که چنین انتظاری را از او تقویت می کند. او برخلاف یک مدیر صرفاً دیپلماتیک یا امنیتی، سابقه طولانی نظامی، حضور در سیاست گذاری کلان و تجربه ورود به مباحث اقتصادی را هم زمان در کارنامه دارد.

...ادامه در صفحه ۲

ضرورت احیای حکمرانی

حکمران در این شماره به اولویت های اساسی دبیر جدید شورای عالی امنیت ملی می پردازد



«حکمران» رسانه شماست،
در انتشار آن مشارکت کنید



زهرا قریشی:

اقتصاد ایران به
بازطراحی نیاز دارد،
نه بازتوزیع عددی

۱۲

اسماء اسدی پور:

دولت
چرا به جای حکمرانی،
گران می کند؟

۸



علیرضا آقا باکلی:

انرژی هسته ای
چه فایده ای
دارد؟

۷

پنج اولویت جدید دبیر شعام



امیررضا بخشی پور
پژوهشگر روابط بین الملل

... ادامه سرمقاله

از هرمز تا ریال؛ دستورکارهایی برای بازسازی قدرت ملی ایران

این ترکیب، اگر به یک رویکرد فرابخشی منجر شود، می‌تواند برای شعام مزیت ایجاد کند؛ زیرا مهم‌ترین ضعف در برخی تصمیمات سال‌های گذشته، نه لزوماً کمبود ابزار، بلکه پراکندگی ابزارها و فقدان یک معماری واحد برای استفاده از آنها بوده است. در چنین چارچوبی، پنج پرونده بیش از سایر موضوعات ظرفیت آن را دارند که به دستورکارهای اصلی دوره جدید تبدیل شوند.

۱. تثبیت حاکمیت ایران در تنگه هرمز

نخستین پرونده، تنگه هرمز است؛ جغرافیایی که معمولاً در ادبیات سیاسی ایران فقط در روزهای بحران به یاد آورده می‌شود. هرگاه سطح تنش افزایش می‌یابد، بحث هرمز مطرح می‌شود و با فروکش کردن بحران، این ظرفیت ژئوپلیتیکی نیز دوباره به حاشیه می‌رود. این نوع مواجهه عملاً یکی از مهم‌ترین مزیت‌های طبیعی ایران را از یک ابزار دائمی قدرت‌سازی به یک برگ اضطراری تبدیل کرده است. در حالی که مسئله اصلی برای ایران نباید فقط این باشد که در شرایط بحرانی چه ابزارهایی در اختیار دارد؛ بلکه باید پرسید چگونه می‌توان ترتیبات سیاسی، امنیتی و اقتصادی این آبراه را چنان بازآرایی کرد که نقش ایران در آن برای دیگر بازیگران به واقعیتهای غیرقابل حذف تبدیل شود.



البته تغییر وضعیت هسته‌ای ایران به احتمال زیاد با فشارهای جدید سیاسی و اقتصادی همراه خواهد شد. تلاش برای افزایش تحریم، محدود کردن فروش نفت، افزایش فشار مالی و شکل دادن به ائتلاف‌های جدید علیه تهران بخشی از سناریوهایی است که باید پیشاپیش برای آنها طراحی صورت گیرد. خطای بزرگ آن خواهد بود که ایران ابتدا تصمیم راهبردی خود را بگیرد و سپس تازه درباره نحوه تحمل هزینه‌های آن بیندیشد. تغییر دکترین هسته‌ای فقط زمانی قابلیت دوام خواهد داشت که به یک بسته جامع قدرت متصل باشد؛ بسته‌ای که در آن اقتصاد، تجارت خارجی، روابط با قدرت‌های شرقی، سیاست منطقه‌ای، توان متعارف و ظرفیت ژئوپلیتیکی کشور به صورت هماهنگ عمل کنند.

شود.

این پرونده می‌تواند نقطه آغاز یک تغییر بزرگ‌تر در سیاست خلیج فارس نیز باشد. ایران باید در کنار تثبیت توان خود در هرمز، طرحی برای حرکت تدریجی به سمت یک معماری امنیتی منطقه‌ای ارائه کند؛ معماری‌ای که کشورهای ساحلی را مجبور به تجدیدنظر در وابستگی افراطی به چترهای امنیتی فرامنطقه‌ای کند و نشان دهد برون‌سپاری امنیتی برای کشورهای حاشیه خلیج فارس، در بسیاری از مواقع به جای تولید امنیت، خود به عامل امنیت‌زدایی تبدیل شده است. ایران در این مسیر باید هم‌زمان قدرت بازدارندگی و منافع مشترک اقتصادی تولید کند؛ زیرا ترتیبات امنیتی پایدار زمانی شکل می‌گیرند که هم هزینه تقابل بالا باشد و هم منفعت همکاری قابل مشاهده.

۲. عبور از بازدارندگی آستانه‌ای و حرکت به سوی بازدارندگی اتمی

دومین و شاید تعیین‌کننده‌ترین اولویت دبیر جدید شورای عالی امنیت ملی، بازنگری بنیادین در راهبرد هسته‌ای جمهوری اسلامی است. این بازنگری دیگر نمی‌تواند به تغییر تاکتیک مذاکراتی، افزایش یا کاهش سطح غنی‌سازی یا چانه‌زنی درباره جزئیات فنی محدود بماند. ایران بیش از دو دهه است که بخش عمده هزینه‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی یک کشور در آستانه هسته‌ای شدن را پرداخته است؛ از تحریم‌های گسترده و محدودیت‌های مالی و تجاری تا عملیات خرابکارانه، ترور، فشارهای اطلاعاتی و نهایتاً تعرض مستقیم به زیرساخت‌های کشور. پس از چنین تجربه‌ای، بازگشت به همان نقطه‌ای که ایران همچنان هزینه قدرت هسته‌ای را بپردازد اما از مهم‌ترین منفعت آن، یعنی ایجاد بازدارندگی در برابر جنگ موجودیتی، محروم باشد، دیگر نمی‌تواند راهبردی پایدار تلقی شود. استدلال اصلی در دفاع از راهبرد گذشته این بود که ایران می‌تواند ظرفیت پیشرفته هسته‌ای خود را حفظ کند، بدون آنکه از مرز تسلیحاتی عبور کند و در عین حال از طریق توان متعارف، عمق منطقه‌ای و هزینه‌های سیاسی جنگ، دشمن را از حمله بازدارد. اما تجربه سال‌های اخیر این مفروض را با پرسش جدی روبه‌رو کرده است. اگر کشوری بدون برخورداری از بازدارندگی نهایی هم هزینه تحریم را می‌پردازد، هم زیرساخت‌های آن هدف عملیات قرار می‌گیرد و هم تهدید علیه

عالی‌ترین سطوح حاکمیتی وارد محاسبات دشمن می‌شود، شورای عالی امنیت ملی نمی‌تواند بدون بازنگری از کنار این تجربه عبور کند. مسئله دیگر فقط حفظ دستاوردهای هسته‌ای نیست؛ مسئله این است که آیا دکترین موجود توانسته است وظیفه نخست هر دکترین امنیتی، یعنی جلوگیری از جنگ و تعرض موجودیتی، را به‌طور کامل انجام دهد یا خیر.

از همین منظر، جمهوری اسلامی باید حرکت از وضعیت «بازدارندگی آستانه‌ای» به سمت «بازدارندگی اتمی» را به عنوان یک انتخاب جدی در دستور کار امنیت ملی قرار دهد. چنین انتخابی در منطق طرفداران آن، نه برای آغاز جنگ بلکه برای بستن امکان جنگ تعریف می‌شود. اساس بازدارندگی بر تغییر محاسبات طرف مقابل استوار است؛ یعنی دشمن به نقطه‌ای برسد که هیچ سناریوی تعرض گسترده علیه ایران را دارای نتیجه‌ای قابل پیش‌بینی، محدود و کم‌هزینه نداند. کشوری که دو دهه هزینه‌های برنامه هسته‌ای را تحمل کرده، باید درباره این پرسش تصمیم بگیرد که آیا ادامه پرداخت هزینه بدون برخورداری از بازدارندگی متناسب با آن، همچنان منطقی است یا خیر.

این تغییر طبیعتاً مسئله عضویت ایران در پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای را نیز به مرکز تصمیم‌گیری امنیتی کشور می‌آورد. اگر جمهوری اسلامی به این جمع‌بندی برسد که چارچوب حقوقی موجود در برابر تهدیدهای وجودی قادر به تأمین منافع عالی امنیتی آن نیست، خروج از NPT نیز باید به عنوان بخشی از بازتعریف دکترین هسته‌ای مورد تصمیم‌گیری قرار گیرد. تصمیمی در این سطح نه می‌تواند محصول شعار و واکنش احساسی باشد و نه می‌توان از ابتدا آن را از دایره گزینه‌های امنیت ملی حذف کرد. وظیفه شورای عالی امنیت ملی دقیقاً سنجش چنین انتخاب‌هایی در نسبت با امنیت بلندمدت کشور است.

البته تغییر وضعیت هسته‌ای ایران به احتمال زیاد با فشارهای جدید سیاسی و اقتصادی همراه خواهد شد. تلاش برای افزایش تحریم، محدود کردن فروش نفت، افزایش فشار مالی و شکل دادن به ائتلاف‌های جدید علیه تهران بخشی از سناریوهایی است که باید پیشاپیش برای آنها طراحی صورت گیرد. خطای بزرگ آن خواهد بود که ایران ابتدا تصمیم راهبردی خود را بگیرد و سپس تازه درباره نحوه تحمل هزینه‌های آن بیندیشد.

تغییر دکترین هسته‌ای فقط زمانی قابلیت دوام خواهد داشت که به یک بسته جامع قدرت متصل باشد؛ بسته‌ای که در آن اقتصاد، تجارت خارجی، روابط با قدرت‌های شرقی، سیاست منطقه‌ای، توان متعارف و ظرفیت ژئوپلیتیکی کشور به صورت هماهنگ عمل کنند. تنگه هرمز در همین نقطه اهمیت مضاعف پیدا می‌کند. ایران نباید اجازه دهد طرف مقابل تصور کند می‌تواند با استفاده از فشار بر انرژی و تجارت خارجی، هزینه تغییر دکترین امنیتی را یک طرفه بر تهران تحمیل کند. وزن ژئوپلیتیکی ایران در خلیج فارس باید بخشی از محاسبات کلی طرف مقابل باشد و این پیام را منتقل کند که امنیت انرژی و ثبات منطقه نمی‌تواند مستقل از امنیت ایران تعریف شود. استفاده از هرمز در این چارچوب بیش از آنکه موضوع یک اقدام مقطعی باشد، به



سیاست منطقه‌ای ایران در دوره جدید باید به نقطه‌ای برسد که مردم بتوانند اثر آن را در رشد صادرات، اشتغال، درآمد ارزی و توسعه مناطق مرزی مشاهده کنند. قدرت خارجی زمانی در داخل تثبیت می‌شود که بخشی از منفعت آن به جامعه بازگردد. اگر ایرانیان احساس کنند نفوذ منطقه‌ای کشور صرفاً هزینه تولید می‌کند اما سهمی در افزایش رفاه، بازار و فرصت‌های اقتصادی آنان ندارد، به تدریج شکافی میان مفهوم «قدرت منطقه‌ای» و تجربه روزمره جامعه ایجاد می‌شود. شعام باید یکی از وظایف خود را جلوگیری از شکل‌گیری همین شکاف بداند.

معنای تبدیل جغرافیا به یک عامل بازدارنده در محاسبات سیاسی و اقتصادی رقیب است.

در واقع یکی از ضعف‌های مهم گذشته، اداره جزیره‌ای منابع قدرت ایران بوده است. پرونده هسته‌ای یک جامدیریت شده، هرمز در ساختاری دیگر، سیاست منطقه‌ای در نهادهی جداگانه و اقتصاد نیز در سطحی متفاوت. در مقابل، طرف‌های ایران سال‌هاست با یک بسته واحد فشار عمل می‌کنند؛ تحریم اقتصادی، تهدید نظامی، عملیات اطلاعاتی، فشار دیپلماتیک و جنگ روانی را در امتداد یکدیگر به کار می‌گیرند. پاسخ مؤثر نیز باید از همین منطق تبعیت کند. اگر ایران تصمیم به تغییر دکترین هسته‌ای بگیرد، سیاست هرمز، توان متعارف، دیپلماسی، روابط با چین و روسیه و اقتصاد داخلی نیز باید متناسب با همان تصمیم بازتنظیم شوند.

هدف نهایی این تغییر نباید تبدیل شدن ایران به کشوری منزوی و گرفتار در یک رویارویی دائمی باشد. فلسفه بازدارندگی آن است که با کاهش امکان جنگ، فضای بیشتری برای سیاست، توسعه اقتصادی و گفت‌وگو ایجاد شود. اگر طرف مقابل بداند موجودیت و تمامیت ارضی ایران را نمی‌تواند به ابزار چانه‌زنی تبدیل کند، بسیاری از اختلافات دیگر می‌توانند از سطح تهدید موجودیتی خارج شده و در قالب موازنه منافع مدیریت شوند. در این نگاه، بازدارندگی اتمی پایان سیاست خارجی نیست؛ بلکه قرار است نقطه آغاز سیاست خارجی در شرایطی باشد که گزینه جنگ برای تغییر رفتار یا ساختار ایران از دسترس طرف مقابل دورتر شده است.

شعاع در این پرونده باید از منطق روزمره مذاکراتی فاصله بگیرد و یک تصمیم تمدنی و بلندمدت را بررسی کند. سؤال اساسی این نیست که در دور بعدی مذاکره چه تعداد سانتریفیوژ یا چه سطحی از غنی‌سازی موضوع بحث خواهد بود. پرسش این است که پس از دو دهه فشار، تحریم و تهدید، ایران در نهایت می‌خواهد در چه نقطه‌ای از سلسله‌مراتب قدرت جهانی بایستد و چه سازوکاری قرار است تضمین‌کننده جنگ علیه کشور از یک «گزینه روی میز» به گزینه‌ای غیرقابل محاسبه تبدیل شود.

۳. بازآرایی نظم اقتصادی منطقه بر مبنای انتفاع عملی ایران

سومین اولویت باید بازتعریف نسبت سیاست منطقه‌ای ایران با اقتصاد باشد. جمهوری اسلامی طی دهه‌های گذشته در محیط پیرامونی خود

هزینه‌های سیاسی، امنیتی و بعضاً مالی قابل توجهی پرداخته و در بسیاری از پرونده‌ها نیز توانسته است بر معادلات منطقه اثر بگذارد. با این حال، یک پرسش اساسی کمتر با صراحت مطرح شده است: این سطح از حضور و نفوذ، دقیقاً چه میزان منفعت اقتصادی پایدار برای ایران ایجاد کرده است؟ اگر سیاست منطقه‌ای نتواند به تجارت، سرمایه‌گذاری، ترانزیت، اشتغال و ورود ارز تبدیل شود، بخشی از ظرفیت قدرت ایران عملاً بلااستفاده باقی مانده است.

در دوره جدید، معیار موفقیت روابط منطقه‌ای باید از سطح صرفاً سیاسی فراتر برود. دوستی دولت‌ها یا نزدیکی جریان‌های سیاسی با تهران مهم است، اما کافی نیست. باید بتوان نشان داد که این رابطه چه بازاری برای تولیدکننده ایرانی ساخته، چه مسیر ترانزیتی را در اختیار کشور قرار داده، چه میزان سرمایه جذب کرده و چه بخشی از صادرات ایران را افزایش داده است. اگر ایران برای ثبات یک کشور یا منطقه هزینه داده است، منطقی است که در نظم اقتصادی پس از بحران نیز سهم متناسب خود را مطالبه کند. هیچ ایرادی ندارد که سیاست خارجی کشور صریحاً به دنبال انتفاع ملی باشد؛ اساس سیاست خارجی نیز چیزی جز تبدیل ظرفیت سیاسی

به منفعت ملی نیست.

از این منظر، عراق،

آسیای مرکزی،

قفقاز، پاکستان،

خلیج فارس و

مسیرهای

منتهی به

چین باید

بیش از

آنکه

مجموعه‌ای

از

پرونده‌های

جداگانه

وزارت امور

خارج به باشند،

اجزای یک

نقشه اقتصادی

واحد تلقی شوند.

کریدور شمال - جنوب، مسیرهای شرق - غرب، خطوط ریلی، بنادر جنوبی، سوآپ انرژی، شبکه برق منطقه‌ای، تجارت مرزی و مناطق آزاد باید در یک مرکز سیاست‌گذاری واحد دیده شوند. شورای عالی امنیت ملی می‌تواند وظیفه هماهنگ‌سازی این نقشه را بر عهده گیرد، زیرا در بسیاری از این پروژه‌ها ملاحظات اقتصادی، امنیتی و سیاست خارجی به طور هم‌زمان حضور دارند.

حتی ارزیابی عملکرد دستگاه دیپلماسی نیز می‌تواند بخشی از این تغییر باشد. سفارتخانه موفق نباید صرفاً با تعداد دیدارهای سیاسی یا آرام بودن روابط با دولت میزبان سنجیده شود. باید پرسید چه میزان مانع از تجارت ایران برداشته، چه پروژه‌ای برای شرکت‌های ایرانی ایجاد شده و چه میزان سرمایه یا بازار جدید به اقتصاد کشور متصل شده است. دیپلماسی اقتصادی نباید در حد برگزاری همایش، اعزام هیئت و امضای تفاهم‌نامه باقی بماند؛ تفاهم‌نامه‌ای که پروژه، زمان‌بندی، سهم ایران و ضمانت اجرا ندارد، پیش از آنکه دارایی سیاست خارجی باشد، یک سند تشریفاتی است.

این تغییر یک اثر امنیتی مهم نیز خواهد داشت.

هنگامی

که

منافع اقتصادی کشورهای منطقه با ایران درهم تنیده شود، هزینه ورود آنها به ترتیبات ضدایرانی افزایش پیدا می‌کند. وابستگی متقابل اقتصادی جایگزین قدرت نظامی نیست، اما مکمل آن است. کشوری که هم‌توان بازدارندگی دارد و هم بخش مهمی از تجارت، انرژی یا ترانزیت همسایگان از مسیر آن عبور می‌کند، در محاسبات امنیتی دیگران جایگاه متفاوتی خواهد داشت. این موضوع در صورت تغییر راهبرد هسته‌ای ایران اهمیتی دوچندان پیدا می‌کند؛ زیرا هرچه پیوندهای اقتصادی ایران با محیط پیرامونی عمیق‌تر باشد، شکل دادن به یک محاصره اقتصادی گسترده علیه تهران نیز دشوارتر خواهد شد.

سیاست منطقه‌ای ایران در دوره جدید

باید به نقطه‌ای برسد که مردم

بتوانند اثر آن را در رشد صادرات،

اشتغال، درآمد ارزی و توسعه

مناطق مرزی مشاهده کنند.

قدرت خارجی زمانی در داخل

تثبیت می‌شود که بخشی از

منفعت آن به جامعه

بازگردد. اگر ایرانیان احساس

کنند نفوذ منطقه‌ای کشور

صرفاً هزینه تولید می‌کند

اما سهمی در افزایش

رفاه، بازار و

فرصت‌های

اقتصادی

آنان

ندارد، به تدریج شکافی میان مفهوم «قدرت منطقه‌ای» و تجربه روزمره جامعه ایجاد می‌شود. شعاع باید یکی از وظایف خود را جلوگیری از شکل‌گیری همین شکاف بداند.

۴. بازطراحی قدرت اطلاعاتی و عملیات ویژه ایران

چهارمین اولویت به یکی از حساس‌ترین نقاط آسیب‌پذیری امنیت ملی بازمی‌گردد. تجربه رویارویی‌های اخیر نشان داده است که قدرت نظامی، بدون یک معماری اطلاعاتی قدرتمند، می‌تواند بخشی از کارایی خود را از دست بدهد. کشوری ممکن است سامانه‌های پیشرفته، فرماندهان باتجربه و توان موشکی قابل توجهی در اختیار داشته باشد، اما اگر طرف مقابل بتواند به شبکه‌های اطلاعاتی، ارتباطی یا الگوهای تصمیم‌گیری آن نفوذ کند، بخشی از این ظرفیت پیش از ورود به میدان خنثی خواهد شد. از همین رو، اطلاعات دیگر صرفاً پشتیبان عملیات نظامی نیست؛ در جنگ جدید، خود اطلاعات بخشی از میدان اصلی نبرد است.

بازطراحی قدرت اطلاعاتی نیز نباید به تغییر چندمدیر یا ایجاد سازمانی تازه تقلیل پیدا کند. ایران هم‌اکنون از تعدد دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی برخوردار است و مسئله اصلی بیش از آنکه کمبود نهاد باشد، کیفیت هماهنگی، اشتراک داده و تبدیل اطلاعات پراکنده به یک تصویر جامع از تهدید است. اگر رقابت سازمانی یا ملاحظات بخشی باعث شود اطلاعات حیاتی در جزایر جداگانه باقی بماند، تعدد دستگاه‌ها لزوماً قدرت تولید نمی‌کند. دبیرخانه شعاع باید بتواند سازوکاری ایجاد کند که در آن داده‌های نظامی، امنیتی، سایبری، دیپلماتیک و اقتصادی در مواقع ضروری در یک تصویر مشترک جمع‌شوند

تصمیم‌گیر نیز در زمان مناسب به آن دسترسی داشته باشد.

ضدجاسوسی در این چارچوب نیازمند تعریف گسترده‌تری است. امروز نفوذ الزاماً به معنای حضور یک عامل انسانی در یک سازمان نیست. زنجیره تأمین تجهیزات، نرم‌افزارهای مورد استفاده، شبکه‌های ارتباطی، پیمانکاران، دسترسی کارکنان به داده‌ها و حتی اطلاعاتی که به شکل پراکنده در فضای عمومی منتشر می‌شوند، می‌توانند بخشی از آسیب‌پذیری امنیتی را شکل دهند. بنابراین حفاظت از مسئولان، مراکز فرماندهی، صنایع راهبردی و زیرساخت‌های حساس باید به‌عنوان یک معماری واحد دیده شود، نه مجموعه‌ای از اقدامات پراکنده حفاظتی.

در کنار دفاع اطلاعاتی، ایران باید دوباره به سمت تولید برتری اطلاعاتی حرکت کند. مسئله فقط این نیست که مانع شناخت دشمن از ایران شویم؛ ایران نیز باید از ساختار تصمیم‌گیری، اختلافات، نقاط ضعف و خطوط قرمز طرف مقابل شناخت عمیق داشته باشد. برتری اطلاعاتی یعنی کاهش همین عدم تقارن و فراهم کردن امکانی که کشور نه فقط در برابر اقدامات طرف مقابل واکنش نشان دهد، بلکه روندها و تهدیدها را پیش از تبدیل شدن به بحران تشخیص دهد. چنین رویکردی به‌ویژه در دوره‌ای که تصمیمات بزرگ‌تری درباره بازآرندگی و موقعیت منطقه‌ای ایران مطرح است، اهمیت بیشتری خواهد داشت؛ زیرا هر تصمیم راهبردی بدون شناخت دقیق از واکنش احتمالی رقبای می‌تواند هزینه‌های پیش‌بینی‌نشده ایجاد کند.

مفهوم عملیات ویژه نیز در چنین چارچوبی نیازمند بازطراحی است. هدف نباید صرفاً واکنش پس از وارد شدن ضربه باشد، بلکه باید مجموعه‌ای از ظرفیت‌های پیشگیرانه، حفاظتی، امدادی، واکنش سریع و مدیریت بحران در اختیار کشور قرار گیرد. در کنار اینها، فناوری‌هایی مانند هوش مصنوعی، ماهواره، امنیت سایبری، پردازش داده، ارتباطات امن، نیمه‌هادی و فناوری کوانتومی نیز باید از حاشیه سیاست امنیتی به متن آن منتقل شوند. جنگ آینده بیش از گذشته متکی بر اطلاعات و فناوری خواهد بود و کشوری که این زیرساخت را جدی نگیرد، ممکن است بخشی از قدرت سنتی خود را پیش از آغاز درگیری از دست بدهد.

۵. مبارزه با الیگارش‌ی فاسد داخلی و احیای اقتدار اقتصادی حاکمیت

پنجمین اولویت در ظاهر اقتصادی است، اما از جهات مختلف می‌تواند بنیادی‌ترین پرونده امنیت ملی کشور باشد. امنیت ملی را نمی‌توان بر اقتصادی بنا کرد که در آن ارزش پول ملی دائماً کاهش می‌یابد، سرمایه به خارج منتقل می‌شود، ارز حاصل از صادرات به‌طور کامل در خدمت اقتصاد داخلی قرار نمی‌گیرد و گروه‌هایی محدود با استفاده از انحصار، مجوز، اعتبار ارزان یا دسترسی خاص، ثروت و نفوذ خود را هم‌زمان افزایش می‌دهند. در چنین شرایطی مسئله فقط تورم یا نابرابری نیست؛ بخشی از قدرت حاکمیت برای اعمال سیاست اقتصادی نیز به شبکه‌های ذی‌نفع منتقل می‌شود.

مفهوم «الیگارش‌ی» دقیقاً در همین نقطه اهمیت پیدای می‌کند. مسئله باثروتمند بودن یک فرد یا بزرگ بودن یک شرکت آغاز نمی‌شود؛ زمانی به مسئله امنیت ملی تبدیل می‌شود که تمرکز ثروت با تمرکز نفوذ، اطلاعات و دسترسی ویژه به تصمیم‌گیری عمومی همراه شود. مبارزه با چنین ساختاری نیز با چند بازداشت یا پرونده قضایی پرسروصدا به نتیجه نمی‌رسد. اگر سازوکار تولید رانت باقی بماند، افراد تغییر می‌کنند اما شبکه بازتولید می‌شود. شفافیت مالکیت، محدود کردن تعارض منافع، جلوگیری از انحصار، رهگیری جریان‌های بزرگ مالی و بازطراحی نحوه تخصیص اعتبار، از الزامات اصلی برخورد ساختاری با این مسئله‌اند.

در این میان، موضوع ارز جایگاهی اساسی دارد. بخش بزرگی از صادرات ایران بر منابع طبیعی، انرژی، زیرساخت، امنیت و ظرفیت‌هایی استوار است که متعلق به کل کشور است. بنابراین

نمی‌توان ارز حاصل از چنین صادراتی را کاملاً جدا از منافع عمومی تعریف کرد. صادرکننده حق دارد از تولید و تجارت خود سود ببرد، اما سود صادرات نباید از کاهش ارزش پول ملی و افزایش قیمت ارز حاصل شود. بازگشت کامل و شفاف ارز صادراتی به چرخه رسمی، نه فقط یک سیاست ارزی بلکه بخشی از بازسازی اقتدار اقتصادی حاکمیت است. همین نگاه نیز وجود دارد؛ جایی که بازگشت ارز صادراتی، کنترل منابع عمومی و صیانت از ارزش پول ملی نه مسائل صرفاً اقتصادی، بلکه اجزای احیای توان حکمرانی معرفی شده‌اند.

مسئله مهم‌تر، تعارضی

اقتصادی به آسیب‌پذیری سیاسی و امنیتی است. اگر کشور می‌خواهد در برابر فشار خارجی مقاوم باشد، باید در داخل نیز جامعه‌ای داشته باشد که احساس کند هزینه‌ها و منافع قدرت ملی به شکل عادلانه‌تری میان مردم توزیع می‌شود. اهمیت این مسئله در صورت حرکت ایران به سمت یک دکترین بازآرندگی جدید دوچندان خواهد شد. هر تحول بزرگ در سیاست هسته‌ای

سرمایه، ضعف پول ملی، انحصار، فساد و عدم بازگشت منابع ارزی درگیر است، توان تحمل چنین فشاری را نخواهد داشت. بنابراین پاک‌سازی ساختار اقتصادی از شبکه‌های رانتی و بازگرداندن ابزارهای اصلی سیاست‌گذاری به حاکمیت، صرفاً یک پروژه عدالت خواهانه نیست؛ بخشی از زیرساخت لازم برای استقلال راهبردی کشور است.

شعام و مسئله بازسازی توان حکمرانی

این پنج پرونده اگر جداگانه خوانده شوند، ممکن است مجموعه‌ای



شورای عالی امنیت ملی

ممکن است دوره‌ای از فشار اقتصادی خارجی ایجاد کند و اقتصادی که پیشاپیش با خروج



پنجمین اولویت در ظاهر اقتصادی است، اما از جهات مختلف می‌تواند بنیادی‌ترین پرونده امنیت ملی کشور باشد. امنیت ملی را نمی‌توان بر اقتصادی بنا کرد که در آن ارزش پول ملی دائماً کاهش می‌یابد، سرمایه به خارج منتقل می‌شود، ارز حاصل از صادرات به‌طور کامل در خدمت اقتصاد داخلی قرار نمی‌گیرد و گروه‌هایی محدود با استفاده از انحصار، مجوز، اعتبار ارزان یا دسترسی خاص، ثروت و نفوذ خود را هم‌زمان افزایش می‌دهند. در چنین شرایطی مسئله فقط تورم یا نابرابری نیست؛ بخشی از قدرت حاکمیت برای اعمال سیاست اقتصادی نیز به شبکه‌های ذی‌نفع منتقل می‌شود.

پیشنهادهای امنیتی، اقتصادی و سیاست خارجی به نظر برسند، اما وجه مشترک آنها بازسازی «توان حکمرانی» است. مسئله اصلی ایران امروز فقدان مطلق قدرت نیست. ایران جغرافیای راهبردی، منابع طبیعی، نیروی انسانی، توان نظامی، ظرفیت علمی و نفوذ منطقه‌ای قابل توجهی در اختیار دارد. مشکل در بسیاری از موارد این است که این ظرفیت‌ها در یک معماری منسجم به یکدیگر متصل نشده‌اند و در نتیجه، بخشی از قدرت بالقوه کشور به قدرت بالفعل تبدیل نمی‌شود.

ممکن است کشوری توان موشکی بالایی داشته باشد اما اقتصاد آن تحمل یک بحران طولانی را نداشته باشد؛ ممکن است منابع طبیعی عظیمی داشته باشد اما بخش بزرگی از منفعت آنها به قدرت مالی دولت و رفاه عمومی تبدیل نشود؛ ممکن است نفوذ سیاسی منطقه‌ای داشته باشد اما شرکت‌هایش سهم چندانی از بازار کشورهای پیرامونی نبرند؛ یا ممکن است برنامه هسته‌ای پیشرفته‌ای داشته باشد اما طرف مقابل همچنان امکان حمله به آن را در محاسبات خود گزینه‌ای قابل مدیریت بداند. همه این وضعیت‌ها در ظاهر متفاوت‌اند، اما به یک مسئله واحد بازمی‌گردند: فاصله میان «داشتن ظرفیت» و «تولید قدرت».

شورای عالی امنیت ملی در دوره جدید می‌تواند مأموریت اصلی خود را کاهش همین فاصله تعریف کند. برای این کار نیز باید از الگوی صرفاً جلسه‌محور فاصله گرفت و به سمت ساختار مأموریت‌محور حرکت کرد. هر پرونده راهبردی باید مسئول مشخص، هدف قابل سنجش، جدول زمانی و شاخص ارزیابی داشته باشد. پس از یک سال باید بتوان به‌طور روشن پرسید سهم ایران از تجارت منطقه چه میزان افزایش یافته،

چه مقدار از ارز صادراتی به چرخه رسمی بازگشته، آسیب‌پذیری اطلاعاتی کشور چه اندازه کاهش پیدا کرده، جایگاه ایران در ترتیبات امنیتی خلیج فارس چگونه تغییر کرده و بازنگری در دکترین بازآرندگی تا چه حد توانسته است محاسبات طرف مقابل درباره امکان تعرض به ایران را تغییر دهد.

در این میان، رابطه میان پنج اولویت نیز نباید از نظر دور بماند. بازآرندگی جدید بدون اقتصادی مقاوم در برابر فشار دوام نمی‌آورد؛ اقتصاد مقاوم بدون بازگشت منابع ارزی و مقابله با شبکه‌های رانتی شکل نمی‌گیرد؛ تغییر دکترین امنیتی بدون دستگاه اطلاعاتی قدرتمند می‌تواند با آسیب‌پذیری‌های جدی همراه شود؛ موقعیت ایران در هرمز بدون اقتصاد دریایی و قدرت منطقه‌ای کامل نیست و نفوذ منطقه‌ای نیز بدون ایجاد منفعت اقتصادی در داخل نمی‌تواند به یک دارایی پایدار ملی تبدیل شود. معنای معماری قدرت دقیقاً همین است که هیچ‌یک از این ابزارها به تنهایی سیاست امنیت ملی تلقی نشوند.

محسن رضایی اگر بتواند چنین رویکردی را در دبیرخانه تثبیت کند، دوره جدید شعام می‌تواند فراتر از یک تغییر مدیریتی معنا پیدا کند. کشور در شرایطی قرار گرفته که ادامه بسیاری از الگوهای پیشین دیگر کفایت نمی‌کند. تجربه تعرض مستقیم، فشار حداکثری، جنگ اطلاعاتی و فرسایش اقتصادی، به اندازه کافی نشان داده است که امنیت ایران نیازمند تصمیماتی بزرگ‌تر از مدیریت روزمره پرونده‌هاست. در حوزه هسته‌ای نیز ایران باید تکلیف خود را با این پرسش روشن کند که آیا پس از این همه هزینه، همچنان می‌خواهد در نقطه آستانه باقی بماند یا بازآرندگی اتمی را به بخشی از معماری امنیت بلندمدت خود تبدیل خواهد کرد. در صورت انتخاب مسیر دوم، تمام ابزارهای دیگر کشور، از هرمز و سیاست منطقه‌ای گرفته تا اقتصاد و اطلاعات، باید متناسب با آن بازآرایی شوند.

امنیت ملی ایران امروز از تنگه هرمز آغاز می‌شود، از بازآرندگی و دستگاه اطلاعاتی عبور می‌کند، در بازارهای منطقه امتداد می‌یابد و در نهایت به ارزش ریال، معیشت و اعتماد مردم می‌رسد. هیچ‌کدام از این حلقه‌ها به تنهایی قدرت نمی‌سازند و ضعف جدی در هر یک می‌تواند کارایی حلقه‌های دیگر را کاهش دهد. از همین رو، مسئله اصلی دبیر جدید شعام نباید صرفاً عبور دادن کشور از بحران بعدی باشد؛ مأموریت مهم‌تر، ایجاد ساختاری است که ایران را برای یک دوره طولانی از رقابت و فشار آماده و هزینه‌تعرض به کشور را به میزانی افزایش دهد که دشمن پیش از انتخاب گزینه جنگ، ناچار به تجدیدنظر در اصل محاسبه خود شود.

اگر چنین نگاهی مبنای کار قرار گیرد، شورای عالی امنیت ملی از نهادی برای مدیریت تهدیدهای روز به مرکزی برای طراحی قدرت ملی تبدیل خواهد شد؛ مرکزی که وظیفه آن فقط پاسخ دادن به بحران‌ها نیست، بلکه باید منابع پراکنده قدرت کشور را در یک مسیر واحد قرار دهد، آسیب‌پذیری‌های داخلی را کاهش دهد، قدرت انتخاب حاکمیت را افزایش دهد و میان اقتدار خارجی و منفعت ملموس مردم پیوند برقرار کند. همان‌گونه که تأکید شده است، اقتدار حاکمیت، عدالت، سرمایه اجتماعی و بازآرندگی چهار مسئله جداگانه نیستند؛ فرسایش هر یک، دیگری را تضعیف می‌کند و بازسازی هر یک می‌تواند قدرت کل کشور را افزایش دهد.

معنای واقعی امنیت ملی نیز در نهایت همین است؛ کشوری که نه فقط بتواند از مرزهایش دفاع کند، بلکه در شرایط فشار قادر باشد مستقل تصمیم بگیرد، منابع عمومی خود را اداره کند، جامعه‌اش را منسجم نگه دارد، منافع اقتصادی خود را از محیط منطقه‌ای به دست آورد و چنان سطحی از بازآرندگی ایجاد کند که تهدید موجودیت ایران دیگر در ذهن هیچ بازیگری، گزینه‌ای کم‌هزینه و قابل مدیریت تلقی نشود.

پاسخی به یک پرسش تکراری: راهکار شما برای ناترازی بنزین چیست؟



دکتر سیداسر جبرائیلی
دبیرکل حزب تمدن‌نویین اسلامی

گران‌سازان در پاسخ به مخالفت با گران‌سازی می‌پرسند: «راهکار شما چیست؟ با ناترازی چه کنیم؟» پاسخ من روشن است. اگر در جایگاه تصمیم‌گیر بودم، اجازه نمی‌دادم دو عدد جلوی من بگذارند، سه راهکار از پیش طراحی‌شده نیز کنار آن قرار دهند و از من بخواهند یکی را انتخاب کنم. تصمیم‌گیری از انتخاب میان گزینه‌هایی که دیگران ساخته‌اند آغاز نمی‌شود، از شناخت دقیق مسئله آغاز می‌شود.

چند شب پیش در جمعی، یکی از مسئولان دولتی از من پرسید که «فرض کنید شما در جایگاه سران قوا هستید. چه تصمیمی می‌گیرید؟». گفتم من با دو تا عدد میزان مصرف و میزان تولید، تصمیم‌گیری نمی‌کردم! مجموعه‌ای از پرسش‌ها مطرح می‌کردم و می‌گفتم ابتدا پاسخ اینها را ارائه کنید. سوالات را مطرح کردم و آن برادر قرار شد برای آنها پاسخ بیاورد تا من راهکارم را ارائه کنم که متأسفانه، خبری از پاسخ به این پرسش‌ها نشد...

مشکل بسیاری از سیاست‌گذاری‌های اقتصادی ما دقیقاً همین جاست. پیش از آنکه مسئله به‌طور کامل شناخته شود، نسخه آماده است! ابتدا نتیجه انتخاب می‌شود و سپس اعداد و استدلال‌ها برای توجیه آن کنار هم قرار می‌گیرند. فی‌المثل ابتدا می‌گویند علت تورم نقدینگی است و علت افزایش نقدینگی کسری بودجه دولت است، پس باید از طریق کنترل کسری بودجه، نقدینگی را کنترل کنیم تا تورم کنترل شود. چند سال پیش که مسئولیت مرکز ارزیابی و نظارت راهبردی اجرای سیاست‌های کلی نظام را داشتم، مجموعه سوالاتی درباره این ادعا طرح کردم و با کارشناسان مختلف جلساتی برای پاسخ به آنها برگزار کردم. نهایتاً مشخص شد نه علت تورم نقدینگی است، نه اصلاً علت نقدینگی کسری بودجه دولت! علت تورم افزایش نرخ ارز و جهانی‌سازی قیمت‌هاست! صورت مسئله کلاً تغییر کرد و طبعاً، راهکار نیز متناسب با آن تغییر

کرد. تازه مشخص شد افزایش نرخ ارز و دلاری‌فروشی مواد اولیه ایرانی، ذینفعان گردن‌کلفتی دارد که اینها، دولت‌ها را سراغ نخودسیاه نقدینگی و کسری بودجه می‌فرستند تا سراغ تثبیت نرخ ارز و دلار زدایی از اقتصاد نروند!

در مسئله بنزین نیز مسئله همین است. پیش از هر تصمیمی، باید صورت مسئله درست تعریف شود و برای این منظور، دست‌کم باید به پرسش‌های زیر پاسخ داد.

نخست؛ اصلاً کسری بنزین دقیقاً چقدر است؟

این جمله که «کشور روزانه فلان مقدار کسری بنزین دارد» برای تصمیم‌گیری کافی نیست. باید بدانیم روزانه چه میزان بنزین در پالایشگاه‌ها تولید می‌شود، چه مقدار وارد شبکه توزیع می‌شود، چه مقدار از جایگاه‌ها خارج می‌شود، میزان ذخیره‌سازی و تغییر موجودی مخازن چقدر است و چه میزان در مصارف خاص، مناطق آزاد، دستگاه‌های دولتی، بخش‌های عمومی یا سایر مصارف استفاده می‌شود.

تراز فیزیکی بنزین باید لیتر به لیتر بسته شود. اگر صد واحد بنزین تولید شده است، دولت باید بتواند توضیح دهد هر صد واحد آن کجا رفته است. پیش از آنکه مردم متهم به «مصرف زیاد» شوند، دولت باید حسابداری فیزیکی کالایی را که خود تولید و توزیع می‌کند کامل کرده باشد.

دوم؛ چه کسی بنزین مصرف می‌کند؟

«مصرف کشور» یک عدد کلان و گمراه‌کننده است. باید معلوم شود چه مقدار بنزین توسط خودروهای شخصی، تاکسی‌ها، تاکسی‌های اینترنتی، وانت‌ها، موتورسیکلت‌ها، خودروهای دولتی، خودروهای سازمانی و سایر ناوگان مصرف می‌شود. سپس در هر گروه باید چهار متغیر روشن باشد: تعداد وسیله نقلیه، میزان پیمایش، متوسط مصرف در صد کیلومتر و مصرف کل. بدون چنین تفکیکی

نمی‌توان فهمید مسئله از کجا ناشی شده است.

ممکن است افزایش مصرف بنزین نه محصول افزایش مصرف خانواده‌ها، بلکه حاصل رشد ناوگان

داشته
باشد و

بخش بزرگی از

چه
تعداد کارت،
الگوی مصرف

مصرف اضافه در گروه محدودی متمرکز باشد، سیاستی که قیمت را برای همه افزایش می‌دهد، اساساً هدف را اشتباه گرفته است. در چنین وضعیتی، دولت به‌جای شناسایی منشأ مصرف مازاد، هزینه آن را میان کل جامعه توزیع می‌کند.

حمل‌ونقل

اینترنتی،

فروسی‌دگی خودروها،

کاهش مصرف CNG، افزایش موتورسیکلت‌ها یا پدیده‌ای کاملاً متفاوت باشد.

سوم؛ توزیع مصرف میان خودروها چگونه است؟

میانگین، بسیاری از واقعیت‌ها را پنهان می‌کند.

باید بدانیم چند درصد

خودروهای کشور

ماهانه کمتر از ۶ لیتر

بنزین مصرف

می‌کنند، چند درصد

بین ۶ تا ۱۲ لیتر، چند

درصد بین ۱۲ تا ۳۰

لیتر و چند درصد

مصرف‌های بسیار

بالا تر دارند. این داده

برای سیاست‌گذاری

حیاتی است. اگر

بخش عمده جامعه

مصرفی متعارف

چهارم؛ مصرف‌های غیرعادی کجا اتفاق می‌افتد؟

داده‌های کارت سوخت باید بتوانند پاسخ دهند که کدام جایگاه‌ها بیشترین فروش غیرمتعارف را دارند؟ مصرف در کدام شهرستان‌ها به شکل غیرعادی بالاتر از میانگین کشور است؟ شهرهای مرزی چه تفاوتی با شهرهای مشابه غیرمرزی دارند؟

چه میزان

بنزین از

طریق کارت

آزاد

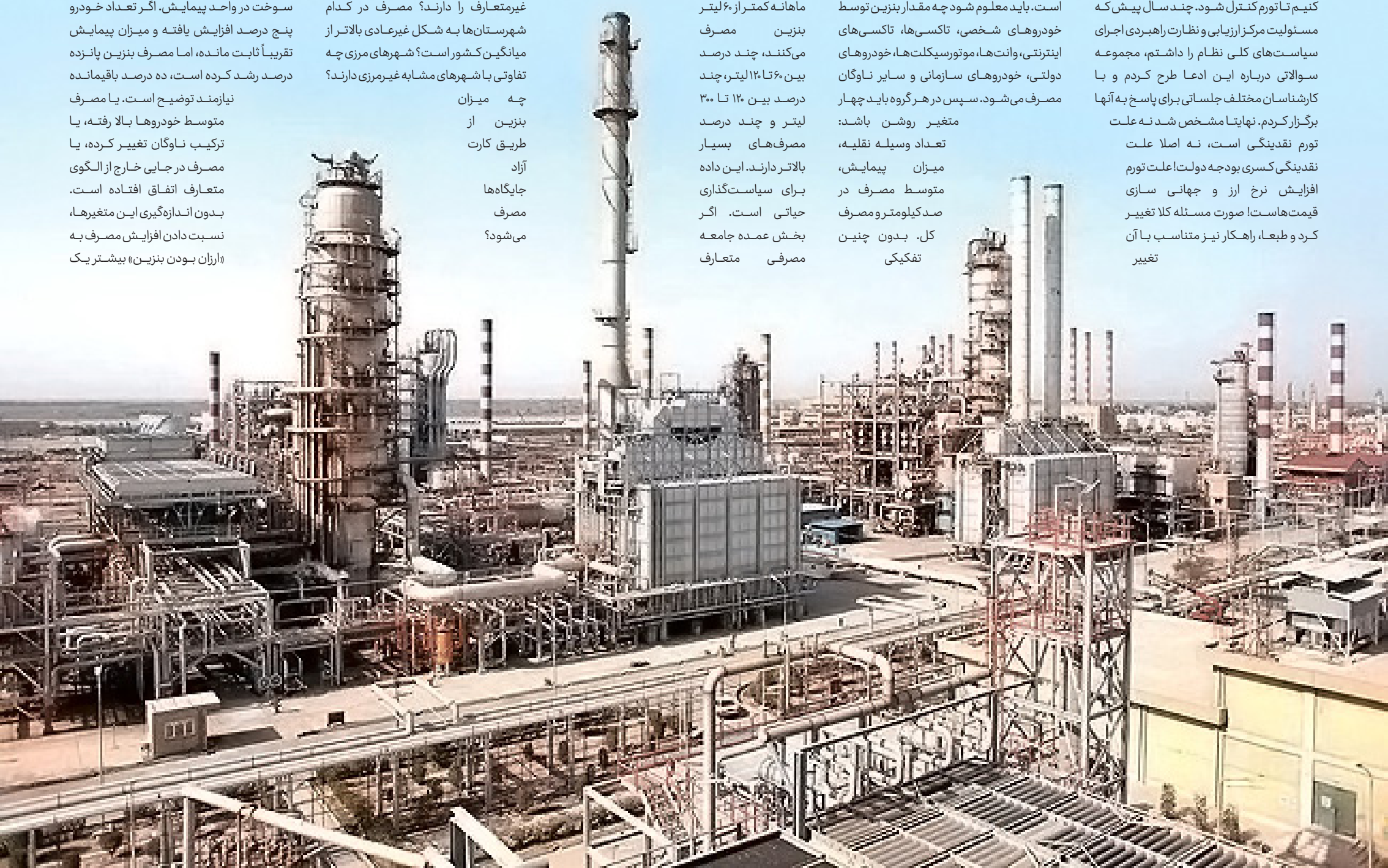
جایگاه‌ها

مصرف

می‌شود؟

پنجم؛ خودروهای کشور واقعاً چند کیلومتر حرکت می‌کنند؟

مصرف بنزین تابعی از سه متغیر اصلی است: تعداد خودرو * میزان پیمایش * مصرف سوخت در واحد پیمایش. اگر تعداد خودرو پنج درصد افزایش یافته و میزان پیمایش تقریباً ثابت مانده، اما مصرف بنزین پانزده درصد رشد کرده است، ده درصد باقیمانده نیازمند توضیح است. یا مصرف متوسط خودروها بالا رفته، یا ترکیب ناوگان تغییر کرده، یا مصرف در جایی خارج از الگوی متعارف اتفاق افتاده است. بدون اندازه‌گیری این متغیرها، نسبت دادن افزایش مصرف به «ارزان بودن بنزین» بیش‌تر یک





این جمله که «کشور روزانه فلان مقدار کسری بنزین دارد» برای تصمیم‌گیری کافی نیست. باید بدانیم روزانه چه میزان بنزین در پالایشگاه‌ها تولید می‌شود، چه مقدار وارد شبکه توزیع می‌شود، چه مقدار از جایگاه‌ها خارج می‌شود، میزان ذخیره‌سازی و تغییر موجودی مخازن چقدر است و چه میزان در مصارف خاص، مناطق آزاد، دستگاه‌های دولتی، بخش‌های عمومی یا سایر مصارف استفاده می‌شود.

داوری نظری است تا یک نتیجه تجربی.

ششم؛ رشد مصرف دقیقاً از چه زمانی آغاز شده است؟

داده سالانه کافی نیست. نمودار روزانه یا حداقل ماهانه مصرف بنزین طی چند سال باید روی میز تصمیم‌گیر قرار گیرد. سپس باید رویدادهای مهم روی آن علامت‌گذاری شوند. تغییر سهمیه‌ها، تغییر قیمت، افزایش فعالیت تاکسی‌های اینترنتی، کاهش مصرف CNG، رشد سفرهای بین‌شهری، ورود خودروهای جدید، افزایش خودروهای فرسوده، تعطیلات، تغییرات اقتصادی و هر تحول مؤثر دیگر. سیاست‌گذار باید بداند چه اتفاقی در چه زمانی موجب تغییر مسیر مصرف شده است.

هفتم؛ چرا از معادله عقب‌رفته است؟

کشوری که با محدودیت واردات بنزین مواجه است و همزمان از منابع عظیم گاز طبیعی برخوردار است، نمی‌تواند درباره ناترازی بنزین بحث کند اما جایگاه CNG در سیاست سوخت را حاشیه‌ای ببیند. باید روشن شود که چند خودروی دوگانه‌سوز فعال داریم؟ ظرفیت واقعی جایگاه‌های CNG چقدر است؟ چه میزان از این ظرفیت استفاده می‌شود؟ چه تعداد جایگاه غیرفعال یا کم‌فعال است؟ چرا مصرف‌کنندگان از CNG فاصله گرفته‌اند؟ مشکل در قیمت نسبی است؟ کیفیت خدمات؟ کمبود جایگاه؟ فرسودگی تجهیزات؟ مخزن خودرو؟ نگرانی ایمنی؟ یا سیاست‌گذاری نامناسب؟ اگر چند میلیون لیتر از مصرف روزانه بنزین را بتوان دوباره به CNG منتقل کرد، عملاً چند میلیون لیتر ظرفیت بنزین آزاد شده است، بدون آنکه پالایشگاه جدیدی ساخته شود یا فشار تازه‌ای بر مردم وارد شود.

هشتم؛ خودروهای فرسوده چه سهمی از مصرف دارند؟

دولت باید مصرف سوخت را برحسب مدل، سال ساخت و نوع وسیله نقلیه استخراج کند. اگر بخشی از ناوگان دو برابر استاندارد روز بنزین مصرف می‌کند، مسئله اصلی در آن بخش قیمت بنزین نیست؛ فناوری و فرسودگی است. اسقاط یک خودروی بسیار پرمصرف یا اصلاح موتور آن در عمل می‌تواند نوعی «تولید بنزین» باشد. همین امروز خبرگزاری دولت گزارشی منتشر کرده که از ابتدای اجرای طرح‌های نوسازی، حدود ۲ میلیون و ۶۸۰ هزار دستگاه خودرو اسقاط شده و همین امر منجر به ۲ میلیارد لیتر صرفه‌جویی سوخت شده است. هر لیتر بنزینی که از طریق ارتقای بهره‌وری آزاد می‌شود، برای تراز انرژی کشور همان انرژی را دارد که یک لیتر افزایش تولید پالایشگاه دارد.

نهم؛ پالایشگاه‌های موجود واقعاً در سقف

ظرفیت خودکار می‌کنند؟

برای هر پالایشگاه باید جدولی تهیه شود که در آن ظرفیت اسمی، خوراک واقعی، میزان تولید بنزین، ضریب بهره‌برداری، توقف‌های برنامه‌ریزی‌شده، توقف‌های اضطراری، محدودیت تجهیزات و امکان افزایش تولید مشخص باشد. چند سال پیش گزارشی داشتیم مبنی بر اینکه پالایشگاه‌ها پس از خصوصی‌سازی، نسبت تولید بنزین را کم کرده‌اند تا نسبت فرآورده‌های پالایشی را افزایش دهند، چون این فرآورده‌ها را دلاری می‌فروشدند و نفعشان در کاهش نسبت تولید بنزین و افزایش تولید فرآورده‌های دیگر است. این باید مشخص شود که اگر نسبت تولید بنزین به حالت قبل بازگردد، تولید کشور چقدر افزایش خواهد یافت.

سوال بعدی اینکه با چه میزان سرمایه و در چه بازه زمانی می‌توان در هر پالایشگاه یک میلیون لیتر، دو میلیون لیتر یا بیشتر به تولید اضافه کرد؟ گاهی رفع چند گلوگاه فنی با سرمایه‌ای بسیار کمتر از احداث پالایشگاه جدید، ظرفیت قابل توجهی آزاد می‌کند.

دهم؛ چرا ظرفیت پالایشی متناسب با تقاضا توسعه پیدا نکرده است؟

اگر سال‌ها می‌دانستیم تعداد خودروها افزایش خواهد یافت، جمعیت رشد خواهد کرد، سفر بیشتر خواهد شد و تقاضای سوخت بالا خواهد رفت، چرا ظرفیت پالایشی متناسب با آن توسعه پیدا نکرد؟ چه پروژه‌هایی باید اجرا می‌شد و نشد؟ چرا اجرا نشد؟ مشکل تأمین مالی بود؟ تحریم؟ تجهیزات؟ نرخ ارز؟ قیمت‌گذاری مواد اولیه؟ بازده سرمایه‌گذاری؟ اولویت‌های بودجه‌ای؟ یا یک انتخاب سیاستی؟ دولت نمی‌تواند عقب‌ماندگی چندساله در سرمایه‌گذاری سمت عرضه را در پایان زنجیره به شکل «مصرف بالای مردم» بازتعریف کند.

پس از پاسخ به این سؤالات، راهکارهای غیرقیمتی فراوان اند. اگر داده‌ها نشان دهد قاچاق و نشت مهم است، باید شبکه توزیع اصلاح شود. اگر مصرف بالا در گروه محدودی متمرکز است، همان گروه باید هدف سیاست قرار گیرد. اگر CNG عقب‌نشینی کرده، باید جایگزینی سوخت احیا شود. اگر خودروهای فرسوده عامل اصلی‌اند، برنامه اسقاط و نوسازی باید در اولویت باشد. اگر ناوگان عمومی ناکارآمد است، سرمایه‌گذاری باید به آن سمت برود. اگر پالایشگاه‌ها ظرفیت افزایش تولید دارند، رفع گلوگاه باید فوراً آغاز شود. اگر مشکل، عقب‌ماندگی سرمایه‌گذاری در پالایش است، سیاست باید سمت عرضه را اصلاح کند. اگر بخش قابل توجهی از مصرف ناشی از ترافیک، الگوی سفر یا ناکارآمدی حمل‌ونقل عمومی است، اصلاح سیستم حمل‌ونقل می‌تواند تقاضای سوخت را بدون فشار قیمتی

کاهش

دهد. برای

یک مسئله چندعلتی

نمی‌توان یک ابزار واحد تجویز کرد.

مسئله اصلی، کیفیت تصمیم‌گیری است

بحث بنزین فقط بحث انرژی نیست. این پرونده نمونه‌ای از یک مسئله عمیق‌تر در حکمرانی ماست: نسبت اطلاعات با تصمیم. هیچ تصمیم عقلانی بدون صورت‌بندی درست



اگر سال‌ها می‌دانستیم تعداد خودروها افزایش خواهد یافت، جمعیت رشد خواهد کرد، سفر بیشتر خواهد شد و تقاضای سوخت بالا خواهد رفت، چرا ظرفیت پالایشی متناسب با آن توسعه پیدا نکرد؟ چه پروژه‌هایی باید اجرا می‌شد و نشد؟ چرا اجرا نشد؟ مشکل تأمین مالی بود؟ تحریم؟ تجهیزات؟ نرخ ارز؟ قیمت‌گذاری مواد اولیه؟ بازده سرمایه‌گذاری؟ اولویت‌های بودجه‌ای؟ یا یک انتخاب سیاستی؟ دولت نمی‌تواند عقب‌ماندگی چندساله در سرمایه‌گذاری سمت عرضه را در پایان زنجیره به شکل «مصرف بالای مردم» بازتعریف کند.

مسئله ممکن نیست و هیچ صورت‌بندی درستی بدون اطلاعات کافی شکل نمی‌گیرد. برنامه‌ریزی در معنای دقیق آن، حرکت از «وضع موجود شناخته‌شده» به «وضع مطلوب تعریف‌شده» از طریق مجموعه‌ای از اقدامات است. اگر وضع موجود را نشناسیم، نقطه آغاز مجهول است. وقتی نقطه آغاز مجهول باشد، فاصله تا مقصد نیز مجهول خواهد بود و هنگامی که فاصله را نمی‌دانیم، انتخاب ابزار، زمان، منابع و مسیر نیز معنای دقیقی ندارد.

در چنین شرایطی چیزی که برنامه نامیده می‌شود، غالباً مجموعه‌ای از ترجیحات، حدس‌ها و باورهای سیاست‌گذار است که در قالب عدد و جدول عرضه شده است. اطلاعات همچنین فقط برای طراحی برنامه لازم نیست؛ اجرای برنامه نیز به اطلاعات وابسته است.

سیاست‌گذار باید دائماً بداند تصمیم او چه اثری گذاشته، کدام فرض درست از آب درآمده، کدام متغیر تغییر کرده و کجا باید مسیر اصلاح شود. برنامه‌ای که سازوکار تولید اطلاعات و بازخورد نداشته باشد، پس از آغاز اجرا عملاً کور حرکت می‌کند.

از این منظر، «دانستن» بخشی از خود قدرت حکمرانی است. دولتی که نمی‌داند چه کسی، کجا، چرا و چه مقدار بنزین مصرف می‌کند، نمی‌تواند با اطمینان ادعا کند که راه حل مسئله افزایش قیمت است. ممکن است قیمت در برخی شرایط

خطر بزرگ‌تر زمانی شکل می‌گیرد که کمبود اطلاعات با سادگی نسخه جبران شود. هرچه شناخت ما از مسئله کمتر باشد، وسوسه راه‌حل‌های ساده بیشتر می‌شود: قیمت را بالا ببرید، یارانه را حذف کنید، مصرف را محدود کنید. ابزار ساده است، اما جامعه پیچیده انسان می‌پردازند.

حکمرانی راهبردی با این پرسش آغاز می‌شود که واقعاً چه اتفاقی در حال رخ دادن است؟ تا زمانی که پاسخ این پرسش با داده دقیق، قابل راستی‌آزمایی و



از این منظر، «دانستن» بخشی از خود قدرت حکمرانی است. دولتی که نمی‌داند چه کسی، کجا، چرا و چه مقدار بنزین مصرف می‌کند، نمی‌تواند با اطمینان ادعا کند که راه حل مسئله افزایش قیمت است. ممکن است قیمت در برخی شرایط یکی از ابزارهای سیاست باشد، اما انتخاب آن باید محصول شناخت باشد، نه جایگزین شناخت.

تفکیک شده در اختیار تصمیم‌گیر قرار نگرفته باشد، انتخاب راهکار زود هنگام است.

اگر من تصمیم‌گیر بودم، پیش از هر بحث درباره قیمت بنزین، دستور می‌دادم تراز فیزیکی بنزین کشور را از پالایشگاه تا باک خودرو، لیتر به لیتر و با تفکیک مصرف‌کننده، جغرافیا، نوع وسیله نقلیه و علت مصرف روی میز بگذارید. سپس درباره راهکار صحبت خواهیم کرد.

کشور را نمی‌توان با چند

عدد کلان و چند گزینه

از پیش تعیین‌شده

اداره کرد.

سیاست‌گذاری

جدی از پرسش

درست آغاز

می‌شود؛ و قدرت

تصمیم‌گیری، پیش

از هر چیز، محصول

قدرت شناختن

است.



انرژی هسته‌ای چه فایده‌ای دارد؟ وقتی مردم کشته می‌شوند اما مسؤلان حاضر به تسلیم نیستند!



اما، جنگ درباره افق‌های تولید و بازارهای مصرفی است که انرژی هسته‌ای در اختیار ایران می‌گذارد! تقلایی که شبیه به آن در تلاش برای ممانعت از ورود ایران به گروه کشورهای دارای فضاپیما و ماهواره هم انجام شد اما سرعت پیشرفت دانشمندان ما از پیمان‌سازی‌های انحصارگر بیشتر بود.

پس جنگ رمضان بازتابی از یک دعوای موجودیتی است. مسابقه‌مچ‌اندازی که شرط آن باختن خیلی چیزهاست. شکست ایران راه اعمال محدودیت‌های مختلف بر روی حوزه‌های گوناگون را باز می‌کند. امروز انرژی هسته‌ای و فردا کشت پسته‌ای! اهمیت فشار دادن گلوگاه هرمز هم ناشی از همین زیر میز زدن ماست. آب‌های سرزمینی ایران نمی‌تواند گذرگاهی امن و تکه‌ای از پازل بازی علیه ما باشد.

استقرار سرمایه‌داری در نظام جهانی، از مدت‌ها قبل جان‌های ایرانی را به بازیچه گرفته بود اما، سرنوشت ایران اکنون در دستان ملت ایران قرار دارد. دولت‌های مختلف باید بدانند پیش از این نمی‌توانند از پرداخت حق السهم ما خودداری نمایند. از امروز یا همه در کنار هم به بازی اقتصاد ادامه می‌دهیم یا تنگه هرمز صرفاً منافع ما و دوستان مان را تأمین می‌کند. حق دسترسی به انرژی هسته‌ای نه تنها درید ایرانیان است بلکه حق تولید و فروش فرآورده‌های آن قابل معامله نیست. تحریم یا برای همه یا برای هیچ‌کس نیست. زنده باد ایران و ایرانی!

عکس

هند یا چین که عمده صادرکنندگان واکسن بودند خریداری می‌کردند.

انحصاری که امنیت سلامتی شهروندان کشورهایی که قادر به تأمین نبودند را تهدید می‌کرد. به همین قرینه، در قضیه انرژی هسته‌ای هم گرچه دعوای نام بمب هسته‌ای تمام شده



استقرار سرمایه‌داری در نظام جهانی، از مدت‌ها قبل جان‌های ایرانی را به بازیچه گرفته بود اما، سرنوشت ایران اکنون در دستان ملت ایران قرار دارد. دولت‌های مختلف باید بدانند پیش از این نمی‌توانند از پرداخت حق السهم ما خودداری نمایند. از امروز یا همه در کنار هم به بازی اقتصاد ادامه می‌دهیم یا تنگه هرمز صرفاً منافع ما و دوستان مان را تأمین می‌کند. حق دسترسی به انرژی هسته‌ای نه تنها در ید ایرانیان است بلکه حق تولید و فروش فرآورده‌های آن قابل معامله نیست.

انجام می‌شود.

اهمیت مطلب هنگامی بهتر دانسته می‌شود که به کوشش آمریکا، فرانسه، انگلیس و... در ایجاد کودتا یا انقلاب‌های رنگی پس از منسوخ شدن استعمار توجه کنیم. در همین زمینه، پرسش اصلی این است که انرژی هسته‌ای کشورهای دارنده آن را قادر به تولید چه محصولاتی می‌سازد که کانون‌های سرمایه‌دار صاحب تولید دنیا را تحریک می‌کند تا برای سال‌ها بر سر دستیابی یا عدم دستیابی آن با قدرت‌های حاکم بر ایران از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی درگیر شوند؟ طبعاً همان‌طور که سوخت‌های فسیلی مانند نفت و گاز صرفاً برای سوزانده شدن، تولید فرآورده‌هایی مانند بنزین یا حتی برخی مصارف پزشکی استفاده نمی‌شوند؛ استفاده انرژی هسته‌ای هم محدود به افزایش مدت نگهداری میوه و سبزیجات، تولید داروهای خاص یا ساخت باتری‌هایی با انرژی نیروگاه برق اما در ابعاد قابل جابه‌جایی نیست. با این حال، شمردن فواید مختلف این انرژی پاسخ سؤال نیست بلکه دلیل منازعه در امکانی است که در اختیار تولیدکننده آن قرار می‌گیرد.

تولیدکنندگان انرژی هسته‌ای با ابزارهای مختلف پیمان‌های بین‌المللی، تحریم‌ها و ابزارهای نظامی سایر کشورها را وادار می‌کنند تا از تلاش برای دستیابی به این انرژی خودداری کرده، تولیدات و فرآورده‌های آینده آن را در انحصار خود نگه دارند. شرایطی که با وابسته‌سازی دیگران در تأمین نیازهایشان، جریان سرمایه را به سوی همین تولیدکنندگان حفظ می‌کند. چنان‌که در قضیه فراگیری کرونا، دولت‌ها یا باید مانند ایران تولید کرده یا برای تأمین نیازهایشان از آمریکا، انگلیس،

اجتماعی و مذهبی همپوشانی دارد؛ علاوه بر اقداماتی که مستقیماً ماهیت اقتصادی دارند تلاش‌هایی برای ترویج مسیحیت یا اسلام هراسی به منظور مقابله با جریان‌های غیر همسو



همان‌طور که سوخت‌های فسیلی مانند نفت و گاز صرفاً برای سوزانده شدن، تولید فرآورده‌هایی مانند بنزین یا حتی برخی مصارف پزشکی استفاده نمی‌شوند؛ استفاده انرژی هسته‌ای هم محدود به افزایش مدت نگهداری میوه و سبزیجات، تولید داروهای خاص یا ساخت باتری‌هایی با انرژی نیروگاه برق اما در ابعاد قابل جابه‌جایی نیست. با این حال، شمردن فواید مختلف این انرژی پاسخ سؤال نیست بلکه دلیل منازعه در امکانی است که در اختیار تولیدکننده آن قرار می‌گیرد.

علیرضا آقاباگلی
پژوهشگر حکمرانی



دولت‌هایی که با الگوی «سرمایه‌داری» اداره می‌شوند به اقتصاد تولید محور نگاه می‌کنند. تولیدی که نیازمند منابع برای تشکیل چرخه تولید و بازارهای مصرف برای فروش است! پس زنجیره‌های تأمین، احداث راه‌های مواصلاتی، تأمین امنیت خطوط تجاری، ایجاد شبکه‌های بانکی و... همگی ذیل این نگاه در دستور العمل قرار می‌گیرند. استقرار سرمایه‌داری در نظام جهانی اما، تنها هنگامی ممکن می‌شود که سرمایه‌داران صاحب تولید محدود باشند! چرا؟ سرمایه‌داران صاحب تولید لزوماً تولیدکننده نیستند اما با نظارتی که بر عرضه و تقاضا اعمال می‌کنند نه تنها قادر به کنترل اقتصاد هستند بلکه عقبه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و دینی رفتارهای مردم حوزه‌های مختلف چرخه تولید را می‌توانند زیر نظر داشته باشند. پس اگر تولیدکنندگان مستقل متعددی با بگیرند و بازارهای مصرف خودشان را پیدا کنند نه تنها ثروت و قدرت کمتری نصیب سرمایه‌داران صاحب تولید کنونی می‌شود بلکه با توزیع متکثر، کانون‌های متعدد ضعیف‌تری از سرمایه را در نقاط مختلف ایجاد می‌کنند.

پس شرط ایجاد مراکز سرمایه‌داری، وابسته‌سازی پیرامون و اجازه ندادن خودکفایی و استقلال اقتصادی به آن‌هاست. بنابراین، از آنجا که استقلال اقتصادی اساساً موضوعی نسبی است و بخشی از تحقق آن با استقلال سیاسی، فرهنگی،

دولت چرا به جای حکمرانی، گران می‌کند؟



اسماء اسدی پور
دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت

به این نتیجه برسد که خود یارانه نان منشأ فساد است. این منطق شبیه همان جوک معروف است که می‌گوید علت تمام طلاق‌ها، ازدواج است، اگر ازدواجی نباشد طلاق نیز نخواهد بود!

باید توجه داشت که وظیفه دولت فقط این نیست که بعد از جهش قیمت گوشت، نان، دارو، انرژی و ارز، تشخیص دهد چه کسی آن‌قدر فقیر شده که مستحق کالابرگ است، هنر حکمرانی آن است که ساختار تولید، توزیع، ارز، تجارت و مالکیت را چنان تنظیم کند که مردم بتوانند از مواهب کشور برخوردار شوند و فقر دائماً بازتولید نشود.

کشوری که یکی از بزرگ‌ترین دارندگان نفت و گاز جهان است، نباید برخورداری مردم از انرژی را «مسئله» تلقی کند. اگر هریار که تقاضا از عرضه جلو زد، پاسخ نخست افزایش قیمت باشد، دولت به جای افزایش «امکان»، مأمور کاهش «برخورداری» مردم می‌شود. امروز انرژی، فرد آب و پس‌فردانان.

در مصاحبه نیز همین منطق دیده می‌شود. دکتر پزشکیان می‌گوید اصلاح آب، برق، گاز، بنزین و گازوئیل را نباید به علت نگرانی از اعتراض عقب انداخت. درست است که کار درست را نمی‌توان تا ابد به تأخیر انداخت؛ اما به این نکته توجه نمی‌کنند که اعتراض مخالفان گران‌سازی معیشت مردم، زمان اجرای سیاست نیست؛ خود سیاست است. خود سیاست کار درستی نیست. پس کار غلط راهیچ وقت نباید انجام داد. اینکه بگوییم «۴۷ سال گفته‌اند اکنون وقتش نیست» دلیل بردرست بودن سیاست نیست. ضمن

معلوم باشد؛ اطلاعات گمرک، بانک، مالیات و تجارت به یکدیگر متصل شود؛ تراکنش قابل ردیابی باشد؛ تخصیص‌کننده و دریافت‌کننده هر دو در معرض حسابرسی پسینی قرار گیرند و مجازات تخلف چنان قطعی شود که صرفه اقتصادی فساد از میان برود.

جالب آنکه خود رئیس‌جمهور درباره نان می‌گوید داده‌های موجود نشان داده یک خانواده ظاهرأ در یک ماه چندین تن نان مصرف کرده است. این مثال برخلاف نتیجه‌ای که از آن گرفته می‌شود، اتفاقاً اثبات امکان نظارت هوشمند است. وقتی سامانه می‌تواند مصرف غیرعادی چند تنی را کشف کند، چرا نتیجه باید این باشد که «نظارت فایده ندارد»؟ نتیجه منطقی دقیقاً عکس آن است. داده، دولت را قادر کرده فساد را از مصرف عادی تفکیک کند و به جای گران کردن نان برای هشتاد میلیون نفر، متخلف را شناسایی کند. این همان تفاوت «دولت مقتدر» با «دولت گران‌کننده» است.

دولت مقتدر هزینه فساد را برای فاسد بالا می‌برد؛ دولت ناتوان هزینه فساد را میان همه مردم توزیع می‌کند. اگر کسی قاچاق می‌کند، دولت مقتدر قاچاقچی را پیدا می‌کند؛ دولت ناتوان اختلاف قیمت را حذف می‌کند تا قاچاق صرفه نداشته باشد، ولو آنکه هزینه این تصمیم را همه مصرف‌کنندگان بپردازند.

اگر کسی ارز ترجیحی را منحرف می‌کند، دولت مقتدر ارز را رهگیری می‌کند؛ دولت ناتوان ارز ترجیحی را حذف می‌کند. اگر کسی نان یارانه‌ای را خارج از شبکه می‌فروشد، دولت مقتدر شبکه را کنترل می‌کند؛ دولت ناتوان نهایتاً ممکن است

خروج هر نحو کالا»، «گمرکات و مالیات»، «جلوگیری از گرانفروشی» و «قیمت‌گذاری» را صریحاً در شمار اختیارات حکومت قرار می‌دهند. درپس این عبارات، یک نظریه دولت قرار دارد. در اندیشه امام، حکومت صرفاً صندوقی برای جمع‌آوری مالیات و توزیع یارانه نیست؛ حکومت قدرت سازمان‌یافته جامعه برای اعمال اراده عمومی و تأمین مصالح کشور است. حتی مسائل شرعی نیز اگر در مقطعی با مصالح کشور و اسلام تعارض پیدا کنند می‌توانند به حکم حکومت محدود یا لغو شوند.

پس درست این است که بازار ابزار حکومت است؛ حکومت ابزار بازار نیست. در منطق دکتر پزشکیان اگر ارز کشور محدود باشد نیز اصل بر این نیست که حکومت تعیین کند این ارز باید ابتدا صرف دارو، مواد غذایی، نهاده‌های تولید، ماشین‌آلات و کالاهای ضروری شود. منطق این است که قیمت آزاد شود و «هرکس کالا را وارد کند» آن را در بازار بفروشد. اما یک پرسش ساده باقی می‌ماند: اگر واردکنندگان، براساس سود خود، واردات خودرو، کالای لوکس یا اقلام کم‌اهمیت را سودآورتر از دارو و کالای حیاتی تشخیص دادند، چه کسی مسئول تأمین نیاز حیاتی جامعه است؟

بازار مسئولیتی در برابر امنیت ملی، سلامت عمومی یا آینده صنعتی کشور ندارد. بازار به سیگنال سود پاسخ می‌دهد. این حکومت است که باید سلسله‌مراتب مصالح ملی را تعیین کند. راه حل درست برای مشکل امضای طلایی نیز حذف حکومت نیست؛ هوشمند کردن حکومت است. اگر تخصیص ارز فساد ایجاد می‌کند، سامانه تخصیص باید شفاف شود؛ ذی‌نفع نهایی

توحیدی فاصله‌ای جدی دارد. دکتر پزشکیان در توضیح حذف ارز ترجیحی استدلال می‌کند که تخصیص ارز ارزان، منشأ امضای طلایی، رشوه، قاچاق و فساد شده بود؛ بنابراین به جای ادامه نظارت، باید اساس آن سازوکار را برچید. او صریحاً می‌گوید: «هرچقدر هم ناظر بگذارید، نتیجه‌ای نخواهد داشت» و توضیح می‌دهد که با آزادسازی دلار، دیگر کسی برای گرفتن ارز ارزان دنبال امضا و مجوز نمی‌رود و فرد می‌تواند «به راحتی کالا را وارد و در بازار عرضه کند» ظاهر این استدلال جذاب است. اگر مجوز، رانت ایجاد می‌کند، مجوز را حذف کنیم؛ اگر تفاوت قیمت انگیزه قاچاق ایجاد می‌کند، تفاوت قیمت را از بین ببریم؛ اگر تخصیص ارز موجب فساد می‌شود، تخصیص را حذف کنیم. اما اگر این منطق را تا انتها ادامه دهیم، اساساً چیزی از «حکمرانی» باقی نمی‌ماند.

اگر کنترل ورود کالا دشوار است، واردات را آزاد کنیم؛ اگر کنترل نرخ ارز دشوار است، نرخ آن را آزاد کنیم؛ اگر نظارت بر توزیع دشوار است، قیمت را آزاد کنیم؛ اگر اداره یک بنگاه دشوار است، آن را بفروشیم و اگر قاچاق ناشی از ممنوعیت است، ممنوعیت را برداریم تا اساساً چیزی به نام قاچاق باقی نماند!

با همین منطق می‌توان تقریباً همه مسائل حکمرانی را منحل کرد. نه با حل مسئله، بلکه با حذف صورت مسئله. امام خمینی در ۱۶ دی ۱۳۶۶ در بیان حدود اختیارات حکومت، مثال‌هایی را انتخاب می‌کنند که به همین مناقشه امروز مربوط است. ایشان «جلوگیری از ورود و خروج ارز»، «جلوگیری از ورود یا

دکتر پزشکیان در مصاحبه اخیر خود تصویری روشن از نسخه اقتصادی دولت ارائه کرد؛ برای مقابله با فساد، نظارت و تخصیص را کنار بگذاریم؛ برای مقابله با قاچاق، واردات را آزاد کنیم؛ برای حل ناترازی، قیمت‌ها را بالا ببریم؛ بنگاه‌های باقی‌مانده دولت را واگذار کنیم و پس از گران شدن کالاها، با کالابرگ از افشار ضعیف حمایت کنیم. مسئله اما اینجا است که این نسخه، به جای اصلاح و مقتدر کردن دولت، صورت مسئله حکمرانی را پاک می‌کند. در حالی که کنترل ارز، تنظیم ورود و خروج کالا، جلوگیری از گران‌فروشی و قیمت‌گذاری از اختیارات حکومت است. اختیاراتی که قرار بود در خدمت مصالح عمومی به کار گرفته شوند، نه اینکه دولت از آنها صرف‌نظر کند و هزینه ناکارآمدی خود را با گران‌سازی به مردم منتقل سازد.

در مصاحبه اخیر رئیس‌جمهور یک تصویر از دولت مطلوب خود بدست می‌دهد که در حل مشکلات کشور شیوه‌ای نو دارد. به جای حل مسائل صورت مسئله‌ها را پاک می‌کند. از حکمرانی، نظارت، تخصیص هوشمند، تنظیم و مالکیت عقب می‌نشیند، میدان را به دست قدرتمندان بازار می‌سپارد و پس از آنکه قیمت‌ها آثار فاجعه بار خود را بر زندگی مردم گذاشتند، می‌کوشد از طریق کالابرگ بخشی از آسیب را جبران کند. این تصور از دولت، نه فقط با تجربه حکمرانی موفق در جهان، بلکه با شاخص‌های حکمرانی



می‌توان جوری سخن
گفت که نماز را تحقیر
نکرد. می‌توان ظاهر
مذهب و شریعت را
مقابل تخصص قرار نداد.
دوگانه تعهد و تخصص
زمانی در اوایل انقلاب
دوگانه‌ای قابل تامل بود
اما امروز متخصصین
متعهدی به انقلاب و
اسلام بیشماری داریم و
این دوگانه دیگر
موضوعیت ندارد ولی
دکتر پزشک‌یان در بخشی
از خاطرات خود همچنان
فرومانده‌اند. در ثانی
منطق اسلامی اساساً
تخصص یا تعهد نیست؛
قوی و امین است و
تخصص بدون امانت به
خیانت منتهی می‌شود.

ناکارآمد است. ممکن است مدیر بد باشد، نظام
انگیزشی غلط باشد، قیمت‌گذاری مواد اولیه غلط
باشد، فساد وجود داشته باشد یا ساختار شرکت
اشکال داشته باشد. خصوصی‌سازی یکی از
گزینه‌ها است، نه اصل موضوعه‌ای که هرچه
هنوز در اختیار دولت باقی مانده باید نهایتاً به آن
سپرده شود.

اگر «بازار آزاد» مقصد نهایی باشد، تازه پرسش‌های
مهم‌تری مطرح می‌شود: مرز مالکیت خارجی بر
صنایع راهبردی کجاست؟ چون از عبارت دکتر
پزشک‌یان که می‌گویند شرایط بازار آزاد کاملاً ایجاد
نشده بوی واگذاری خارجی هم استشمام می
شود. سوال دیگر این است که امنیت اقتصادی
در این الگو چه جایگاهی دارد؟ زیرساخت، انرژی،
معدن، حمل‌ونقل و صنایع مادر تا کجا می‌توانند
موضوع معامله عادی بازار باشند؟

در اندیشه امام خمینی، پاسخ روشن است.
مالکیت و قرارداد تابع مصلحت عمومی‌اند؛
مصلحت عمومی تابع مالکیت و قرارداد نیست.
همین است که حکومت اسلامی را از یک شرکت
سهامی بزرگ متفاوت می‌کند.

دکتر پزشک‌یان در بخش دیگری از مصاحبه
توضیح می‌دهند که با تفویض اختیار به
استانداران در شرایط جنگ، کشور قفل نشد و
مدیران محلی توانستند نان، بنزین و کالاهای
اساسی را حتی در استان‌هایی با افزایش شدید
جمعیت مدیریت کنند.

این بخش از مصاحبه بسیار مهم و قابل دفاع
است. زیرا نشان می‌دهد اعمال حاکمیت با
تمرکزگرایی

یکی نیست. حکومت مقتدر لزوماً حکومتی
نیست که همه تصمیمات را در تهران بگیرد؛
حکومت مقتدر می‌تواند اختیار را به مدیر محلی
واگذار کند، اما حاکمیت را به بازار واگذار نمی‌کند.
تفویض اختیار به استاندار، «توزیع قدرت دولت»
استدر حالی که رهاکردن تخصص ارز ،
عقب‌نشینی از قدرت دولت است.

در حوزه نیروی انسانی نیز دکتر پزشک‌یان حرف
مهمی می‌زنند. تأکید او بر استفاده از افراد توانمند،
فارغ از دسته و جناح و گشودن میدان برای
کسانی که تاکنون به دلیل تنگ‌نظری‌های
سیاسی کنار گذاشته شده‌اند، حرف درستی
است. او به درستی می‌گوید افراد توانمندتری
وجود دارند که باید فرصت بروز پیدا کنند و در
شرایط جنگ نیز مشارکت مدیران بیشتر، قدرت
حل مسئله را افزایش داده است.

اما برای اثبات این سخن درست، نیازی به
ساختن یک دوگانه نادرست میان «تعهد» و
«تخصص» یا میان «شریعت» و «کارآمدی»
نیست.

رئیس‌جمهور در جایی تقویرا «حرکت بدون خطا»
تعریف می‌کند و می‌گوید ممکن است پزشکی
نماز و نماز شب بخواند و ظاهر حزب‌اللهی داشته
باشد ولی بیمار را بد عمل کند و در مقابل فردی
که به باورهای او معتقد نیست اما عمل بهتری
انجام می‌دهد «متقی‌تر» باشد.

در جای دیگری نیز می‌گوید تعهد واقعی آن است
که کسی که تخصص ندارد مسئولیتی را نپذیرد.
بخش دوم سخن کاملاً صحیح است. اما چرا برای
اثبات ضرورت تخصص، مرتباً «نماز»، «ظاهر
حزب‌اللهی» و «تعهد» باید در سوی دیگر مثال قرار
گیرند؟

می‌توان جوری سخن گفت که نماز را تحقیر
نکرد. می‌توان ظاهر مذهب و شریعت را
مقابل تخصص قرار نداد. دوگانه تعهد
و تخصص زمانی در اوایل انقلاب
دوگانه‌ای قابل تامل بود اما امروز
متخصصین متعهدی به انقلاب و
اسلام بیشماری داریم و این
دوگانه دیگر موضوعیت ندارد
ولی دکتر پزشک‌یان در بخشی از
خاطرات خود همچنان
فرومانده‌اند. در ثانی منطق

اسلامی اساساً تخصص یا تعهد نیست؛ قوی و
امین است و تخصص بدون امانت به خیانت
منتهی می‌شود.

مشکل از این هم جدی‌تر می‌شود آنجا که
رئیس‌جمهور در تفسیر آیه مربوط به
مستضعفانی که امکان هجرت داشتند می‌گوید
خداوند «نمی‌پرسد نماز می‌خواندی یا
نمی‌خواندی؛ می‌پرسد چرا در ضعف و ذلت بودی»
این شیوه استدلال از نظر تفسیری قابل دفاع
نیست. آیه مورد استناد درباره مسئولیت انسان
در برابر پذیرش ذلت و ترک هجرت در صورت
امکان است؛ از اینکه در این آیه سؤال از نماز
مطرح نشده، نمی‌توان نتیجه گرفت خداوند
درباره نماز سؤال نمی‌کند. قرآن صریحاً از اهل
دوزخ نقل می‌کند که در پاسخ به سؤال «ما
سَلَّکُمْ فی سَقَرٍ» می‌گویند: «لَمْ نَكُ مِنْ
الْمُضَلِّينَ» رئیس‌جمهور نهج البلاغه خوان ما
باید بدانند برای برجسته‌کردن عزت، توانمندی،
مسئولیت‌پذیری و کارآمدی، نیازی به زدن
شریعت نیست. نقد ریاکاری دینی نباید به تحقیر
نشانه‌های دینداری تبدیل شود. جامعه اسلامی از
مدیر متظاهرو بی‌کفایت آسیب دیده است؛ اما
درمان آن تبدیل دین به امری زائد در حکمرانی
نیست. درمان، جمع میان ایمان، امانت،
تخصص و کارآمدی است.

با این همه، بخش آموزش و پرورش مصاحبه‌یکی
از نقاط قوت آن است. نگاه به انسان به‌عنوان
مهم‌ترین سرمایه کشور، تأکید بر حق عمومی
آموزش، عدالت آموزشی، تربیت حرفه‌ای معلم و
عبور از آموزش صرفاً حافظه‌محور به سمت
دیدن، شنیدن، گفت‌وگو، تجربه و ساختن،
جهت‌گیری قابل دفاعی است. پزشک‌یان تصریح
می‌کند که آموزش «حق همه مردم» است و
حاکمیت باید امکان آموزش مناسب را مستقل از
ثروت خانواده فراهم کند. همچنین بر
حرفه‌ای بودن آموزش و تربیت نیروی انسانی تأکید
می‌کند.

این همان جایی است که منطق «دولت
امکان‌ساز» خود را نشان می‌دهد: دولت به‌جای
اینکه فقط پولی میان مردم توزیع کند، قابلیت
انسان‌ها را افزایش می‌دهد. اتفاقاً همین منطق
باید از آموزش و پرورش به اقتصاد نیز تسری پیدا
کند.

مردم ایران نیازمند دولتی نیستند که نخست



با این همه، بخش
آموزش و پرورش
مصاحبه یکی از نقاط
قوت آن است. نگاه به
انسان به‌عنوان
مهم‌ترین سرمایه کشور،
تأکید بر حق عمومی
آموزش، عدالت
آموزشی، تربیت حرفه‌ای
معلم و عبور از آموزش
صرفاً حافظه‌محور به
سمت دیدن، شنیدن،
گفت‌وگو، تجربه و
ساختن، جهت‌گیری
قابل دفاعی است.
پزشک‌یان تصریح می‌کند
که آموزش «حق همه
مردم» است و حاکمیت
باید امکان آموزش
مناسب را مستقل از
ثروت خانواده فراهم
کند. همچنین بر
حرفه‌ای بودن آموزش و
تربیت نیروی انسانی
تأکید می‌کند.

امکانات عمومی را به قیمت‌های جهانی نزدیک
کند و سپس برای تحمل نتایج آن کالابریگ توزیع
کند. نیازمند دولتی هستند که امکان تولید،
امکان مسکن، امکان انرژی، امکان تغذیه، امکان
آموزش، امکان درمان و امکان پیشرفت را توسعه
دهد.

دولت اسلامی، دولت دست‌بسته‌ای نیست که
در برابر بازار بایستد و بگوید «کاری نمی‌توان کرد».
حق دارد ارز را کنترل کند، ورود و خروج کالا را تنظیم
کند، جلوی گران‌فروشی را بگیرد، قیمت‌گذاری کند
و حتی در شرایط مصلحت عمومی قراردادها را
محدود سازد. این اختیارات برای ظلم به مردم
نیست؛ برای آن است که قدرت‌های خصوصی،
رانت‌خواران و صاحبان سرمایه نتوانند اراده خود را
بر جامعه تحمیل کنند.

آنچه امروز نیازمند اصلاح است، نه «زیادی دولت»،
بلکه در بسیاری از حوزه‌ها ضعف دولت در اعمال
حاکمیت و افراط آن در اعمال فشار بر مردم است.
دولت باید در برابر قاچاقچی مقتدرتر شود، نه در
برابر مصرف‌کننده. در برابر صادرکننده‌ای که ارز
کشور را بازمی‌گرداند مقتدرتر شود، نه در برابر
خانواده‌ای که برق و گاز مصرف می‌کند. در برابر
امضای طلایی، سامانه هوشمند و مجازات
قطعی بسازد، نه اینکه برای حذف امضای
طلایی اختیار سیاست‌گذاری خود را نیز
حذف کند. در برابر ناکارآمدی مدیران، مدیر
را عوض کند، نه اینکه لزوماً دارایی ملت را
بفروشد. در برابر ناترازی، ظرفیت
تولید را افزایش دهد و
بهره‌وری را اصلاح کند، نه
اینکه دائماً معده و
سفره مردم را محل
«ترازکردن» اقتصاد
قرار دهد.



ایران در دوراهی بازدارندگی، مذاکره و نظم منطقه‌ای

گفت‌وگوی حمزه صفوی و یوسف عزیزی درباره روابط ایران و آمریکا، نقش اسرائیل، بازدارندگی و آینده امنیت منطقه



کشور در یکی از پیچیده‌ترین مقاطع سیاست خارجی و امنیتی خود قرار دارد؛ مقطعی که در آن تجربه جنگ، فشارهای اقتصادی، مسئله بازدارندگی، آینده مذاکرات با آمریکا و جایگاه اسرائیل در معادلات منطقه‌ای هم‌زمان بر تصمیم‌گیری تهران سایه انداخته‌اند. در این گفت‌وگو، حمزه صفوی و یوسف عزیزی، دو پژوهشگر و کارشناس روابط بین‌الملل، از دو زاویه متفاوت درباره گزینه‌های پیش روی ایران بحث می‌کنند. صفوی بر ضرورت خروج از وضعیت «نه جنگ، نه صلح»، انعطاف راهبردی و طراحی یک بسته جامع منافع تأکید دارد؛ عزیزی نیز معتقد است تا زمانی که توازن بازدارندگی به شکل معناداری تغییر نکند، تهدید نظامی همچنان بر هر مذاکره و توافقی سایه خواهد انداخت.

از «نه جنگ، نه صلح» تا ایده توافق جامع

برخی کارشناسان معتقدند پس از حمله گسترده آمریکا و اسرائیل و تحولات اخیر، سخن گفتن از «توافق جامع» یا «معامله بزرگ» با واشنگتن بیش از اندازه خوش‌بینانه است. با توجه به تجربه برجام و همچنین اسناد راهبردی آمریکا، آیا اساساً هنوز چنین مسیری قابل تصور است؟

حمزه صفوی: یکی از دلایلی که برجام نتوانست به نتیجه مطلوب و پایدار برسد این بود که توافق در حوزه‌ای محدود باقی ماند و سایر مسائل مؤثر بر امنیت و منافع طرفین را در بر نگیرد. اگر قرار بود آن توافق ماندگار بماند، در ادامه ناگزیر بودیم درباره مسائل دیگر نیز گفت‌وگو کنیم. «توافق جامع» و «معامله بزرگ» دقیقاً یک معنا ندارند، اما هر دو می‌توانند امکان در نظر گرفتن مجموعه بزرگ‌تری از

ملاحظات ایران را فراهم کنند.

حمزه صفوی: برای مثال، وضعیت یمن نمی‌تواند برای همیشه به شکل کنونی ادامه پیدا کند. در نهایت مردم یمن و نیروهای سیاسی آن کشور نیز نیازمند ورود به یک روند دولت-ملت‌سازی و تثبیت ساختار سیاسی هستند. اگر در یک چارچوب بزرگ‌تر، منافع ایران، مردم یمن، انصارالله و نگرانی‌های بازیگران منطقه‌ای به رسمیت شناخته شود، امکان رسیدن به ترتیبی پایدارتر وجود دارد. تجربه برجام نشان داد کنار گذاشتن کامل بازیگران عربی نیز تبعات خود را داشت؛ بخشی از آن بازیگران در روند تضعیف توافق نقش ایفا کردند.

حمزه صفوی: در شرایط فعلی، راحت‌ترین سناریو برای آمریکا می‌تواند رها کردن مسئله در وضعیت «نه جنگ، نه صلح» باشد؛ یعنی هر چند وقت یک‌بار دوری از درگیری و سپس دوری از مذاکره، بدون اینکه بحران واقعاً حل شود. از نگاه من، خطر اصلی برای ایران همین بلا تکلیفی است. این وضعیت هم برای اسرائیل مطلوب است و هم برای آمریکا کم‌هزینه‌تر. ما باید ببینیم کدام گزینه واقعاً ما را به منافع ملی نزدیک‌تر می‌کند. اگر توان جنگ تا تسلیم کامل طرف مقابل را داریم، آن یک گزینه است؛ اما اگر چنین ظرفیتی واقع‌بینانه نیست، باید بین گزینه‌های موجود مسیری را انتخاب کنیم که بیشترین منفعت را با کمترین هزینه ایجاد کند.

حمزه صفوی: هنر سیاست این است که آن بخشی از منافع خود را که قابل جمع با بخشی از منافع طرف مقابل است، در قالب یک بسته قابل مبادله و قابل اجرا تعریف کنیم. این به معنای نادیده گرفتن تعارض نیست. پرسش بنیادی‌تر این است که آمریکا واقعاً چه می‌خواهد: تغییر رژیم، یک صلح تاکتیکی برای بازسازی توان نظامی و سپس دور دیگری از فشار، یا ترتیبی متفاوت؟ بدون پاسخ به این سؤال، درباره شکل توافق هم نمی‌توان تصمیم گرفت.

آیا راه حل گام به گام هنوز ممکن است؟

یوسف عزیزی: من با این فرض که مشکل برجام صرفاً کنار گذاشتن کشورهای عربی بود، کاملاً موافق نیستم. موضوع برجام هسته‌ای بود و از منظر کشورهای عربی خلیج فارس، کنترل برنامه هسته‌ای ایران اصولاً می‌توانست به سود آنان نیز باشد. مسئله مهم‌تر این است که ساختار تصمیم‌گیری آمریکا از عدم قطعیت بالایی برخوردار

است و سیاست داخلی آن کشور تأثیر بسیار زیادی بر سیاست خارجی دارد.

یوسف عزیزی: در ایران، هر چند اختلاف‌های سیاسی جدی وجود دارد، وقتی تصمیمی در سطح شورای عالی امنیت ملی و نهایتاً در سطح رهبری تثبیت شود، ساختار حاکمیت معمولاً پشت آن می‌ایستد. در آمریکا، اما ممکن است یک دولت توافقی را امضا کند، رئیس‌جمهور بعدی آن را تصمیم اجرایی دولت قبل بداند، کنگره قانون جدیدی تصویب کند و لابی‌های مختلف نیز فشار تازه‌ای وارد کنند. بنابراین وقتی سخن از توافق جامع است، سؤال این است که چه تضمینی برای تداوم اجرای آن وجود دارد.

یوسف عزیزی: رویکرد گام به گام ایران و دولت اوپاما، که مسئله هسته‌ای را پله نخست برای کاهش بی‌اعتمادی و سپس ورود به سایر اختلافات می‌دانست، از نظر منطقی قابل دفاع بود. اما خروج ترامپ از برجام نشان داد که در هر توافقی با آمریکا باید احتمال نقض یا تغییر مسیر از سوی دولت بعدی را جدی گرفت. به همین دلیل، اگر قرار باشد در ازای امتیاز اقتصادی، کالای امنیتی واگذار کنیم، باید بسیار دقیق باشیم؛ چون بازپس‌گیری یک امتیاز امنیتی همیشه به سادگی بازگشت یک امتیاز اقتصادی نیست.

یوسف عزیزی: از نظر من، در سیاست خارجی با همه قدرت‌ها باید امکان معامله و بده‌بستان را حفظ کرد. مسئله این نیست که با آمریکا اصولاً می‌شود معامله کرد یا نه؛ مسئله این است که وقتی آمریکا با ایران مذاکره می‌کند، منافع خود آمریکا روی میز اولویت دارد یا منافع اسرائیل؟ این تفاوت بسیار تعیین‌کننده است. ایران با چین و روسیه نیز اختلاف منافع دارد، اما آن اختلاف‌ها معمولاً در قالب منافع مستقیم همان کشورها تعریف می‌شود. درباره آمریکا، نفوذ اسرائیل می‌تواند محاسبه را پیچیده‌تر کند.

راه سوم: بازدارندگی برای خروج از سایه جنگ

آقای صفوی یک دوگانه مطرح کردند: یا جنگ تا تحمیل اراده، یا حرکت به سمت توافق جامع. آیا راه سومی وجود ندارد؟

یوسف عزیزی: در سیاست تقریباً هیچ‌وقت نباید خود را در یک دوگانه مطلق حبس کرد. از نظر من، راه خروج از وضعیت «نه جنگ، نه صلح» تقویت

بازدارندگی است. تا زمانی که توازن قوا به شکلی وجود داشته باشد که طرف مقابل احساس کند می‌تواند بدون تحمل هزینه‌ای غیرقابل‌قبول به زیرساخت‌ها و خاک ایران حمله کند، سایه جنگ از سر کشور کناره نمی‌رود.

یوسف عزیزی: مادر حوزه نامتقارن توان وارد کردن هزینه داریم، اما مسئله این است که خود سرزمین ایران و زیرساخت‌های کشور مستقیماً در معرض آسیب قرار می‌گیرند. تجربه تاریخی چین، پاکستان، هند و کره شمالی برای من از این جهت مهم است که نشان می‌دهد تغییر سطح بازدارندگی می‌تواند محاسبه طرف مقابل را درباره جنگ همه‌جانبه تغییر دهد. البته بحث بازدارندگی هسته‌ای از نظر فنی، سیاسی و اقتصادی بسیار پیچیده است و صرفاً با داشتن یک ابزار خلاصه نمی‌شود.

حمزه صفوی: من با اصل بحث بازدارندگی مخالفت ذاتی ندارم، اما معتقدم باید کل بسته را دید. بازدارندگی فقط تعداد کلاهک یا داشتن یک توان خاص نیست؛ مسئله قابلیت بقا، امکان پاسخ دوم، توان حمل، تاب‌آوری کشور، وضعیت تحریم‌ها و انسجام داخلی نیز مهم است. ممکن است کشوری توان نظامی بسیار بالایی داشته باشد اما زیر فشار اقتصادی و اجتماعی فرسوده شود. بنابراین نباید یک مؤلفه را جایگزین همه مؤلفه‌های قدرت ملی کرد.

حمزه صفوی: ضمن اینکه حتی برخورداری از بازدارندگی سطح بالا نیز تضمین صددرصدی برای جلوگیری از انواع دیگر تهدیدها نیست. جنگ، ترور، خرابکاری، عملیات سایبری و فشار اقتصادی هر کدام منطبق خود را دارند. مسئله این است که چه ترکیبی از ابزارها احتمال حمله موجودیتی و جنگ فراگیر را کاهش می‌دهد و در عین حال کشور را در یک چرخه تحریم و انزوای شدید تر گرفتار نمی‌کند.

اعراب منطقه؛ تهدید ایران یا شریک امنیتی؟

حمزه صفوی: در منطقه یک سؤال قدیمی وجود دارد: «ایران قوی» برای کشورهای عربی تهدید است یا می‌تواند بخشی از یک نظم امنیتی مشترک باشد؟ در دهه‌های گذشته، طرفداران ایده تهدید بودن ایران در بسیاری از کشورهای عربی دست بالا را داشته‌اند. تا زمانی که این ذهنیت پابرجاست، طبیعی است که آن کشورها برای مهار ایران از ظرفیت اقتصادی، لابی‌گری و اتحادهای امنیتی

استفاده‌کنند.

حمزه صفوی: ریشه‌های این نگاه متنوع است؛ بخشی تاریخی، بخشی مذهبی، بخشی ژئوپلیتیکی و بخشی نیز حاصل برساخت‌های ذهنی و روایت‌های امنیتی است. ما باید به‌ویژه در دو حوزه آخر فعال شویم. اگر همگرایی و درهم‌تنیدگی اقتصادی ایجاد شود، وابستگی متقابل می‌تواند نوعی امنیت ضمنی به وجود آورد. وقتی دو کشور بدانند بحران میان آنها مستقیماً به اقتصاد هر دو ضربه می‌زند، هزینه درگیری افزایش پیدا می‌کند.

حمزه صفوی: مسئله دیگر این است که اگر ایران در پشت پرده با یک قدرت بزرگ توافقی ببندد و همسایگان احساس کنند موازنه به سرعت علیه آنها تغییر کرده، طبیعتاً تهدید را بیشتر احساس خواهند کرد. ما الزام حقوقی نداریم که همه را وارد هر مذاکره‌ای کنیم، اما منفعت ملی اقتضای کند تصویر امنیتی محیط پیرامونی را نیز مدیریت کنیم. هیچ توافقی صرفاً با امضا پایدار نمی‌ماند؛ باید تار و پود منافع و هزینه‌های نقض توافق به هم تنیده شود.

حمزه صفوی: در مذاکرات نیز بحث نباید به شعار «بده و برو» تقلیل پیدا کند. ماهیت مذاکره، دادن و



حمزه صفوی:

در داخل آمریکا نیز شکاف‌های جدی وجود دارد؛ از جمله اختلاف میان جناح‌های مختلف در دولت و جریان‌های جمهوری خواه. اگر ترامپ به این جمع‌بندی برسد که ایران واقعاً به دنبال یک توافق قابل اجراست، ممکن است حتی با همین ترامپ بتوان به توافقی رسید که رئیس‌جمهور بعدی حاضر یا قادر به آن نباشد. این احتمال را نباید صرفاً به دلیل تجربه تلخ گذشته حذف کرد.

گرفتن است. سؤال درست این است که آنچه می‌دهیم با آنچه می‌گیریم متناسب است یا نه و برای نقض هر تعهد چه سازوکار جبرانی و چه ضمانت اجرایی وجوددارد.

اسرائیل و سیاست آمریکا؛ پیوند ذاتی یا قابل تغییر؟

۴ حمزه صفوی:من معتقد نیستم پیوند سیاست خارجی آمریکا و اسرائیل لزوماً ابدی و ذاتی است. میزان حمایت آمریکا از اسرائیل در دوره‌های مختلف یکسان نبوده است. در برهه‌هایی محدودیت‌هایی اعمال شده و در دوره‌هایی مانند ترامپ، واشنگتن حتی از برخی خطوط سنتی سیاست خارجی خود نیز عبور کرده است. اگر این پیوند را از نظر نظری «غیرذاتی» بدانیم، آن‌وقت می‌توان درباره افزایش هزینه حمایت نامحدود از اسرائیل برای آمریکا فکر کرد.

۴ حمزه صفوی: فرض اینکه آمریکا تا ابد و در هر شرایطی منافع خود را فدای اسرائیل می‌کند، ما را به انفعال می‌رساند. سیاست میدان بازی با تعداد زیادی مهره است. ایران باید در تحولات داخلی آمریکا، در افکار عمومی، در مناسبات منطقه‌ای و در روابط خود با کشورهای مختلف نقش فعال داشته باشد. تغییرات نسلی و رشد انتقاد از سیاست‌های اسرائیل در بخشی از جامعه آمریکا نشان می‌دهد که این حوزه کاملاً ثابت نیست.

۴ یوسف عزیزی: من هم قبول دارم که حمایت آمریکا از اسرائیل ممکن است در افق بلندمدت تغییر کند، اما تغییر ساختار سیاسی آمریکا آسان نیست. نفوذ شبکه‌های حامی اسرائیل عمیق و نهادی است و نمی‌توان امنیت امروز ایران را به امید تحول احتمالی در چند دهه آینده سپرد. به نظر من، زمانی محاسبه آمریکا درباره هزینه حمایت از اسرائیل واقع‌بینانه‌تر می‌شود که ایران از سطحی از بازدارندگی برخوردار باشد که استفاده از ابزار نظامی علیه ایران دیگر گزینه‌ای کم‌هزینه تلقی نشود.

سند امنیت ملی آمریکا و مسئله «عقلانیت»

۴ حمزه صفوی: در تحلیل سند امنیت ملی آمریکا باید میان متن سند و رفتار واقعی دولت تفکیک کرد. دولت ترامپ در مقاطعی رفتاری داشته که با اولویت‌های اعلام‌شده خودش هم همخوان نبوده است. اگر در سند، تمرکز اصلی بر چین و نیمکره غربی است اما بخش قابل توجهی از منابع و توجه نظامی به درگیری با ایران منتقل می‌شود، یعنی بین سند و اجرا فاصله وجود دارد.

۴ حمزه صفوی: من اساساً دولت کنونی آمریکا را یک دولت کاملاً حرفه‌ای و منسجم نمی‌بینم که همه تصمیم‌هایش محصول فرایندهای چندلایه و باثبات باشد. بخشی از تصمیم‌ها می‌تواند متأثر از سوءمحاسبه، فشار سیاسی، اطلاعات ناقص یا مداخله بازیگران ثالث باشد. به همین دلیل ایران نباید فقط منتظر بماند که «طرف مقابل چه

تصمیمی می‌گیرد)؛ باید خودش بخشی از محیط تصمیم‌گیری طرف‌مقابل را بسازد.

۴ یوسف عزیزی: از نظر من نیز تصمیم‌گیری در سیاست خارجی آمریکا، به‌خصوص در قبال ایران، همیشه بر اساس یک مدل ساده و عقلانی هزینه-فایده پیش نمی‌رود. لابی اسرائیل، صنایع تسلیحاتی، سیاست داخلی، کنگره و شبکه‌های ذی‌نفوذ همگی اثرگذارند. همین مسئله است که باعث می‌شود حتی توافقی که از نظر اقتصادی و سیاسی برای رئیس‌جمهور آمریکا سودمند به نظر می‌رسد، لزوماً به نتیجه نرسد.

۴ یوسف عزیزی: اگر هدف ما این است که طرف مقابل عقلانی‌تر محاسبه کند، باید هزینه انتخاب گزینه نظامی را بالا ببریم و در عین حال مسیرهای دیپلماتیک و اقتصادی را باز نگه داریم. بازدارندگی از نگاه من دقیقاً در همین نقطه اهمیت پیدا می‌کند؛ یعنی ابزار نظامی از «گزینه‌ای برای امتیازگیری» به «گزینه‌ای باریسک بسیار بالا» تبدیل شود.

درس تاریخی: بازی‌سازی به جای انتظار

۴ حمزه صفوی: ما در سیاست خارجی بیش از اندازه روی صندلی نشسته‌ایم و منتظریم ببینیم چه بر سرمان می‌آید. در حالی که باید بخشی از بازی را خودمان بسازیم. اگر به تجربه تاریخی ایران نگاه کنیم، شاه عباس نمونه‌ای از حکمرانی است که اجازه نمی‌داد دشمنانش به سادگی علیه او متحد شوند؛ می‌دانست کجا باید جنگ کند، کجا صلح کند و چگونه باید انگیزه دشمن برای حمله را دچار تردید کند.

۴ حمزه صفوی: نکته مهم این است که «مقاومت» به خودی خود استراتژی نیست؛ مقاومت تاکتیکی

۴ یوسف عزیزی: ایران و کشورهای منطقه نیازمند یک چارچوب همکاری امنیتی و اقتصادی جمعی هستند. این چارچوب، از نظر من، بهتر است بدون حضور مستقیم قدرت‌های فرامنطقه‌ای طراحی شود. حتی می‌توان پاکستان، مصر و ترکیه را در سطوحی از مشارکت یا نظارت وارد کرد و در کنار کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، ایران، عراق و یمن به یک نظم امنیتی منطقه‌ای فکر کرد.

۴ یوسف عزیزی: کشورهای عربی خلیج فارس سال‌ها امنیت خود را زیر چتر قدرت‌های خارجی تعریف کرده‌اند. اگر قرار است وابستگی متقابل و وابستگی امنیتی منطقه‌ای نیز ایجاد شود، اینکه آمریکا، چین یا روسیه جای یکدیگر را به‌عنوان «ضامن امنیت منطقه» بگیرند، مسئله اصلی را حل نمی‌کند.

۴ یوسف عزیزی: این نکته اهمیت دارد که حضور پایگاه‌های خارجی خود می‌تواند بخشی از چرخه ناامنی باشد. اگر کشورهای منطقه احساس کنند امنیتشان بدون حضور قدرت خارجی قابل تأمین نیست، هریحران جدید دوباره آنها را به سمت خرید امنیت از بیرون سوق می‌دهد. ایران باید طرح جایگزین عملی و قابل اعتماد روی میز بگذارد، نه اینکه فقط حضور آمریکا را نقد کند.

۴ حمزه صفوی: من هم معتقدم در شرایطی که نقش اسرائیل در معماری امنیتی منطقه رو به گسترش است، فرصت مهمی برای نزدیک شدن فهم امنیتی ایران با پاکستان، عربستان و ترکیه ایجاد شده است. اگر اسرائیل بخواهد نقش ژاندارم امنیتی منطقه را بگیرد، بسیاری از بازیگران منطقه این وضعیت را برنمی‌تابند. این می‌تواند پایه یک نظم امنیتی جدید باشد؛ هرچند تحقق آن زمان‌بر و

یا مداخله قرار گرفته است. موقعیت جغرافیایی، انرژی و جایگاه راهبردی کشور باعث می‌شود نتوانیم خود را با کشورهای مقایسه کنیم که اساساً در کانون رقابت قدرت‌های بزرگ نیستند.

۴ یوسف عزیزی: پرسش من این است که چرا حتی حکومت پهلوی، با وجود رابطه نزدیک‌تر با آمریکا و روابط متفاوت با اسرائیل، به دنبال تکمیل زنجیره فناوری هسته‌ای بود؟ این نشان می‌دهد مسئله فقط ایدئولوژی جمهوری اسلامی نیست؛ مسئله‌ای ریشه‌دار در محاسبه امنیتی ایران است. تجربه جنگ تحمیلی، استفاده عراق از سلاح‌های شیمیایی و بی‌عملی نهادهای بین‌المللی نیز این نگرش را در جمهوری اسلامی تقویت کرد.

۴ یوسف عزیزی: من نمی‌گویم بازدارندگی هسته‌ای همه مشکلات را حل می‌کند. جلوی تحریم، عملیات تروریستی، جنگ نیابتی یا خرابکاری را لزوماً نمی‌گیرد. اما می‌تواند احتمال جنگ موجودیتی و حمله گسترده به خاک کشور را کاهش دهد. این تفاوت از نظر من تعیین‌کننده است.

توافق با آمریکا؛ همیشه با سناریوی جایگزین

۴ یوسف عزیزی: هر مذاکره و توافقی با آمریکا باید با سناریوی جایگزین همراه باشد. یکی از ضعف‌های برجام این بود که برای وضعیت خروج طرف مقابل، آن‌طور که باید سناریوی عملی و فوری طراحی نشده بود. بعد از خروج آمریکا، ایران حدود یک سال منتظر اقدام اروپا ماند و سپس کاهش تعهدات را مرحله به مرحله آغاز کرد. این واکنش، در مقایسه با سرعت بازگشت فشار حداکثری، بسیار تدریجی بود.



۴ یوسف عزیزی: مسئله فقط «مذاکره کردن یا نکردن» نیست؛ مسئله این است که اگر طرف مقابل تعهدش را نقض کرد، چه می‌کنیم؟ باید از قبل بدانیم چه اقدام متقابلی، در چه زمانی و با چه هزینه‌ای انجام می‌شود. توافق خوب توافقی نیست که فقط در روز امضا زیبا به نظر برسد؛ باید برای روز نقض نیز طراحی شده باشد.

۴ حمزه صفوی: من با اصل این حرف موافقم. در هر تفاهمی باید سازوکار حل اختلاف، تفسیر بندها، بررسی اینکه چه کسی ابتدا تعهد را نقض کرده و واکنش متناسب به آن از قبل روشن باشد. تجربه توافق‌های منطقه‌ای نیز نشان می‌دهد اگر چنین مکانیسم‌هایی دیده نشود، در اولین بحران هر طرف روایت خود را از نقض توافق ارائه می‌کند.

۴ حمزه صفوی: در عین حال، هیچ متن حقوقی بی‌نقص نیست. حتی بهترین توافق نیز ممکن است با تفسیرهای متعارض روبه‌رو شود. اهمیت طراحی سازوکارها در این است که هزینه سیاسی نقض را بالا ببرد، اختلاف میان طرف‌های مقابل ایجاد کند و مانع شکل‌گیری اجماع کامل علیه ایران شود. همین شکاف‌ها خود یک دارایی سیاسی‌اند.

انتخابات آمریکا و آینده ترامپ

۴ ۴ با نزدیک شدن انتخابات میان‌دوره‌ای

آمریکا، برخی معتقدند اگر ترامپ دست بالا را پیدا کند، دو سال پایانی دوره‌اش می‌تواند برای ایران پریسک‌تر شود. ارزیابی شما چیست؟

۴ یوسف عزیزی: نمی‌توان امنیت ملی ایران را به نتیجه انتخابات یک کشور دیگر گره زد. مطالعات سیاست خارجی آمریکا نشان می‌دهد اگر حزب مخالف رئیس‌جمهور در انتخابات میان‌دوره‌ای قدرت بگیرد و دست او در سیاست داخلی بسته‌تر شود، ممکن است رئیس‌جمهور برای نمایش قدرت یا ساختن میراث خود بیشتر به سیاست خارجی روی بیاورد. این لزوماً به معنای جنگ نیست؛ ممکن است اتفاقاً به سمت یک توافق بزرگ یا مذاکره برای ثبت یک دستاورد تاریخی برود.

۴ یوسف عزیزی: بنابراین باید از فرصت‌های انتخاباتی آمریکا استفاده کرد، اما نباید برنامه امنیتی خود را معطل آن کرد. ما باید برای هر نتیجه‌ای سناریو داشته باشیم؛ تشدید فشار، مذاکره، توافق موقت، درگیری محدود یا بازگشت به جنگ. در هیچ‌یک از این سناریوها نباید تصور کنیم یک توافق، پایان اختلافات ایران و آمریکا خواهد بود.

۴ حمزه صفوی: در داخل آمریکا نیز شکاف‌های جدی وجود دارد؛ از جمله اختلاف میان جناح‌های مختلف در دولت و جریان‌های جمهوری‌خواه. اگر ترامپ به این جمع‌بندی برسد که ایران واقعاً به دنبال یک توافق قابل اجراست، ممکن است حتی با همین ترامپ بتوان به توافقی رسید که رئیس‌جمهور بعدی حاضر یا قادر به آن نباشد. این احتمال را نباید صرفاً به دلیل تجربه تلخ گذشته حذف کرد.

۴ حمزه صفوی: در کنار آن، باید مداخله مخرب اسرائیل در روند تصمیم‌گیری آمریکا را مدیریت کرد. ارتباط کارشناسی مستمر، روشن کردن مراحل توافق و تعیین واکنش به دخالت بازیگر سوم می‌تواند بخشی از این مدیریت باشد. ایران باید علاوه بر تصویر مطلوب خود، بتواند یک «تصویر بزرگ» قابل قبول برای طرف مقابل نیز بسازد؛ تصویری که او نیز در آن منفعت ببیند، بدون آنکه منافع اصلی ایران قربانی شود.

مسئله داخلی ایران؛ قدرت فقط نظامی نیست

۴ حمزه صفوی: قدرت ملی فقط موشک و توان نظامی نیست. انسجام داخلی، اقتصاد، روابط بین‌المللی، ائتلاف‌ها و اعتماد عمومی نیز مؤلفه قدرت‌اند. حتی اگر مذاکراهی در جریان باشد، توان دفاعی نباید موضوع معامله قرار گیرد؛ اما هم‌زمان نباید تصور کنیم تنها با افزایش توان نظامی می‌توان همه آسیب‌پذیری‌ها را پوشش داد.

۴ یوسف عزیزی: ایران در تحولات اخیر از نظر تاب‌آوری سیاسی، اجتماعی و نظامی ظرفیت قابل توجهی نشان داده است. ساختار سیاسی در برابر ضربه‌های سنگین از کار نیفتاد، جامعه فروپاشید و نیروهای نظامی نیز توان ادامه مقاومت را حفظ کردند. با این حال، پاشنه آشیل اصلی همچنان اقتصاد است.

۴ یوسف عزیزی: اگر کشور وارد دوره تنفس یا آتش‌بس می‌شود، نباید آن را صرفاً استراحت میان دو راند تلقی کند. باید دقیقاً ضعف‌ها را شناسایی

حمزه صفوی: در سیاست، انعطاف به معنای بی‌اصولی نیست. کشورهایی ماندگارترند که می‌دانند چه می‌خواهند، خطوط اصلی منافع خود را می‌شناسند و در روش رسیدن به آن انعطاف دارند. حفظ توان دفاعی، تقویت اقتصاد، شکل دادن به اتحادهای منطقه‌ای و مذاکره در صورت وجود منفعت، قابل جمع‌اند.	حمزه صفوی: اگر کشور وارد دوره تنفس یا آتش‌بس می‌شود، نباید آن را صرفاً استراحت میان دورانند تلقی کند. باید دقیقاً ضعف‌ها را شناسایی کرد؛ وابستگی واردات کالا‌های اساسی به مسیرهای محدود، آسیب‌پذیری بنادر، تاب‌آوری انرژی، شبکه حمل‌ونقل و سازوکارهای تأمین مالی. حتی افزایش چندماهه ظرفیت تاب‌آوری اقتصادی می‌تواند در یک بحران بزرگ، معادله فشار را تغییر دهد.
--	---

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
سید یاسر جبرائیلی
زیر نظر شورای سردبیری

چاپخانه:
مجمع چاپ ایران کهن
۸۸۳۴۴۳۸۷-۵۴۸۸۹۰۰۰

پست الکترونیک: info@hokmran.com

آدرس:
خ انقلاب، خ منیری جاوید، پلاک ۸۷،
طبقه ۷، واحد ۷۰۴
کد پستی: ۱۳۱۴۶۶۳۶۳۶

روایت عمیق سیاست و اقتصاد

حکمران رسانه
شماست،
در انتشار آن
مشارکت کنید



کرد؛ وابستگی واردات کالاهای اساسی به مسیرهای محدود، آسیب‌پذیری بنادر، تاب‌آوری انرژی، شبکه حمل‌ونقل و سازوکارهای تأمین مالی. حتی افزایش چندماهه ظرفیت تاب‌آوری اقتصادی می‌تواند در یک بحران بزرگ، معادله فشار را تغییر دهد.

۴ یوسف عزیزى: مشکل این است که گاهی سیاست‌گذاری اقتصادی جدا از امنیت ملی دیده می‌شود، در حالی که این دو از هم تفکیک‌پذیر نیستند. فشار اقتصادی، فساد و بی‌اعتمادی می‌تواند به نارضایتی اجتماعی تبدیل شود و نارضایتی اجتماعی نیز در محاسبات دشمن به‌عنوان علامت ضعف وارد شود. اصلاح اصلی ایران، صرفاً در حوزه نظامی یا مذاکره نیست؛ اقتصاد باید به‌عنوان بخشی از امنیت ملی دیده شود.

۴ حمزه صفوی: تحریم می‌تواند فساد ایجاد کند، فساد می‌تواند مشروعیت را فرسوده کند و فرسایش مشروعیت می‌تواند اعتراض و بحران داخلی تولید کند؛ سپس همان بحران داخلی بهانه فشار بین‌المللی بیشتری می‌شود. اگر بتوانیم این حلقه تکرارشونده را بشکنیم، یکی از مهم‌ترین نقاط ضعف ساختاری کشور را از بین برده‌ایم. توافق خارجی فقط در صورتی ارزش راهبردی دارد که به این اصلاح داخلی کمک کند، نه اینکه جای آن را بگیرد.

۴ جمع‌بندی: دو مسیر باید هم‌زمان باز بماند

۴ حمزه صفوی: من معتقدم ایران باید دو مسیر را

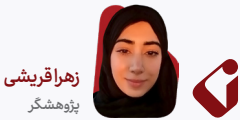
هم‌زمان و با جدیت پیش ببرد. نخست، افزایش قدرت و آمادگی برای بدترین سناریوها؛ دوم، استفاده از هر دریچه واقعی برای کاهش تنش و رسیدن به ترتیبی که منافع ایران را تأمین کند. اگر مذاکره شکست خورد، نباید کشور بی‌دفاع یا غافلگیر باشد؛ اگر امکان توافقی وجود داشت، نباید به دلیل جزمیت از آن صرف‌نظر کنیم.

۴ حمزه صفوی: در سیاست، انعطاف به معنای بی‌اصولی نیست. کشورهایی ماندگارترند که می‌دانند چه می‌خواهند، خطوط اصلی منافع خود را می‌شناسند و در روش رسیدن به آن انعطاف دارند. حفظ توان دفاعی، تقویت اقتصاد، شکل دادن به اتحادهای منطقه‌ای و مذاکره در صورت وجود منفعت، قابل جمع‌اند.

۴ یوسف عزیزى: من نیز با اصل مذاکره مخالف نیستم. مسئله من این است که مذاکره باید از موضعی انجام شود که طرف مقابل نتواند با تهدید نظامی، امتیاز یک‌جانبه بگیرد. بازدارندگی، سناریوی جایگزین، تاب‌آوری اقتصادی و نظم امنیتی منطقه‌ای همگی باید هم‌زمان دیده شوند. ما می‌توانیم به دنبال تنگه‌هرمز امن، روابط اقتصادی و حتی منافع مشترک با آمریکا باشیم، اما این زمانی پایدار است که تهدید حمله گسترده ابزار دائمی امتیازگیری نباشد.

اختلاف اصلی شاید در وزن‌دهی به ابزارها باشد، نه در اصل هدف. هر دو نگاه بر یک نکته مشترک تأکید دارند: ایران نباید در انتظار تصمیم دیگران بماند. کشور باید قدرت سناریونویسی، بازی‌سازی و ترکیب

اقتصاد ایران به بازطراحی نیاز دارد، نه بازتوزیع عددی



زهرا فریشی
پژوهشگر

تعاون مسئله سهم نیست، مسئله جایگاه مردم در معماری اقتصاد است

اظهارات اخیر رئیس اتاق تعاون ایران درباره سهم ۶ تا ۸ درصدی تعاون از اقتصاد ملی، در نگاه نخست یک بحث آماری به نظر می‌رسد، اما اگر کمی عمیق‌تر به آن نگاه کنیم، مسئله اصلی نه صرفاً یک درصد، بلکه جایگاه مردم در معماری اقتصاد ایران است.

سال‌هاست درباره هدف ۲۵ درصدی سهم تعاون صحبت می‌کنیم؛ هدفی که در سیاست‌های کلی و قوانین مرتبط با توسعه تعاون مورد توجه قرار گرفته است. با این حال، فاصله میان جایگاه حقوقی تعاون و جایگاه واقعی آن در اقتصاد همچنان قابل توجه است. این فاصله را نمی‌توان فقط با ضعف عملکرد تعاونی‌ها توضیح داد. بخشی از مسئله به محیط نهادی، شیوه سیاست‌گذاری، نحوه واگذاری دارایی‌های دولتی، دسترسی به منابع مالی، کیفیت حکمرانی تعاونی‌ها و حتی نوع نگاه ما به مفهوم مشارکت اقتصادی مردم بازمی‌گردد. به بیان دیگر، مسئله تعاون در ایران فقط این نیست که چرا تعاونی‌ها بزرگ نشده‌اند؛ پرسش مهم‌تر این است که چرا ساختار اقتصادی کشور نتوانسته ظرفیت تعاون را به یک نهاد مؤثر برای سازمان‌دهی مشارکت اقتصادی مردم تبدیل کند؟ این تمایز بسیار مهم است.

تعاون اساساً قرار نیست نسخه دیگری از بنگاه خصوصی یا شکل کوچک‌تری از دولت باشد. فلسفه تعاون بر مالکیت و مشارکت جمعی استوار است؛ یعنی فرد صرفاً مصرف‌کننده، نیروی کار یا سرمایه‌گذار منفرد نیست، بلکه می‌تواند هم‌زمان بخشی از مالکیت، تصمیم‌گیری و منافع اقتصادی را در اختیار داشته باشد. از این منظر، توسعه تعاون را باید بخشی از سیاست توزیع قدرت اقتصادی نیز دانست، نه صرفاً سیاست افزایش تعداد شرکت‌ها.

خصوصی‌سازی الزاماً مردمی‌سازی نیست

شاید یکی از مهم‌ترین نکاتی که در بحث سهم پایین تعاون باید مورد توجه قرار گیرد، تفاوت میان «خصوصی‌سازی» و «مردمی‌سازی» باشد.

خصوصی‌سازی به‌خودی‌خود الزاماً به معنای انتقال مالکیت به عموم مردم نیست. ممکن است یک بنگاه از دولت خارج شود، اما در نهایت به یک مجموعه بزرگ خصوصی، نهاد مالی یا ساختار شبه‌دولتی منتقل شود. در این حالت، مالکیت دولتی کاهش یافته است، اما الزوماً مشارکت اقتصادی مردم افزایش پیدا نکرده است. این همان نقطه‌ای است که

تعاون اهمیت‌پیدامی‌کند.

اگر هدف سیاست‌های اقتصادی، افزایش نقش مردم در اقتصاد باشد، باید میان انتقال بنگاه از دولت و انتقال قدرت اقتصادی به مردم تفاوت قائل شد. تعاون یکی از معدود سازوکارهای نهادی است که می‌تواند این فاصله را پر کند؛ زیرا امکان تجمع سرمایه‌های خرد، مالکیت جمعی، مشارکت اعضا در تصمیم‌گیری و توزیع منافع اقتصادی میان طیف وسیع‌تری از ذی‌نفعان را فراهم می‌کند.

از این منظر، آمار کمتر از ۲ درصدی واگذاری‌های انجام‌شده به بخش تعاون که از سوی رئیس اتاق تعاون مطرح شده، صرفاً یک عدد نیست؛ بلکه می‌تواند نشانه‌ای از یک مسئله بزرگ‌تر باشد: ظرفیتی که می‌توانست بخشی از فرآیند مردمی‌سازی اقتصاد باشد، در فرآیند واگذاری‌ها سهم محدودی داشته است. در نتیجه، اگر خصوصی‌سازی قرار بوده زمینه حضور واقعی مردم در اقتصاد را فراهم کند، باید پرسید چه میزان از این انتقال واقعاً به مردم سازمان‌یافته صورت گرفته است؟ این پرسش، از خود عدد ۲۵ درصد مهم‌تر است.

از مالکیت منفعل تا مشارکت اقتصادی فعال

موضوع سهام عدالت نیز نمونه دیگری از همین مسئله است. مالکیت یک دارایی به نام مردم، لزوماً به معنای مشارکت واقعی مردم در اقتصاد نیست. اگر سهامدار نتواند در فرآیند تصمیم‌گیری، نظارت، مدیریت و جهت‌دهی به دارایی خود نقش معناداری داشته باشد، مالکیت می‌تواند در سطحی منفعل باقی بماند. بنابراین در سیاست‌گذاری آینده، باید مفهوم «مالکیت منفعل» به سمت مشارکت اقتصادی فعال حرکت کرد.

یکی از مسیرهای قابل بررسی در این زمینه، استفاده از ظرفیت تعاونی‌ها و صندوق‌های مالکیت جمعی برای سازمان‌دهی بهتر سهامداران خرد است؛ به‌گونه‌ای که سهامدار صرفاً دریافت‌کننده سود نباشد، بلکه سازوکارهایی برای نمایندگی، نظارت و مشارکت مؤثر او در تصمیمات اقتصادی ایجاد شود. در این نقطه، مسئله تعاون از یک موضوع صنفی فراتر می‌رود و به مسئله حکمرانی اقتصادی تبدیل می‌شود.

شبکه تعاون، یک ظرفیت پنهان برای تاب‌آوری اقتصادی

یکی از مهم‌ترین بخش‌های سخنان رئیس اتاق تعاون، اشاره به ظرفیت گسترده تعاونی‌های مصرف بود، شبکه‌ای که بنا بر اعلام وی شامل حدود ۴۵۰۰ تعاونی مصرف فعال است.

در شرایط عادی، چنین شبکه‌ای ممکن است صرفاً یک ساختار توزیعی دیده شود؛ اما در شرایط بحران، اهمیت آن بسیار فراتر می‌رود.

اقتصاد مدرن فقط به کارخانه، بانک و زیرساخت فیزیکی وابسته نیست؛ زنجیره توزیع نیز بخشی از زیرساخت اقتصادی کشور است. هرگونه اختلال جدی در مسیر رساندن کالا از تولیدکننده به مصرف‌کننده می‌تواند به افزایش هزینه، کمبود، واسطه‌گری و بی‌ثباتی بازار منجر شود.

در چنین شرایطی، شبکه‌های توزیع سازمان‌یافته داخلی می‌توانند بخشی از ظرفیت تاب‌آوری اقتصادی کشور باشند.

بنابراین تعاونی‌های مصرف را نباید فقط با تعداد شعب یا حجم فروش سنجید. این شبکه در صورت برخورداری از حکمرانی مناسب، اتصال اطلاعاتی و حمایت سیاستی می‌تواند در تنظیم بازار، توزیع کالاهای اساسی، کاهش هزینه‌های مبادله و مدیریت شوک‌های زنجیره تأمین نقش آفرین باشد.

از همین منظر، هشدار درباره ایجاد شبکه‌های موازی توزیع نیز قابل تأمل است. پیش از ایجاد ساختارهای جدید، باید دید کشور چه ظرفیت‌های نهادی و شبکه‌ای در اختیار دارد و چگونه می‌توان آنها را به جای موازی‌سازی، بازطراحی و فعال کرد.

از تعاونی حمل‌ونقل تا تاب‌آوری مناطق ساحلی

همین منطق را می‌توان درباره تعاونی‌های حمل‌ونقل دریایی نیز دنبال کرد.

آسیب واردشده به تعاونی‌های فعال در استان‌های جنوبی صرفاً به معنای خسارت چند بنگاه اقتصادی نیست. وقتی یک شبکه حمل‌ونقل آسیب می‌بیند، اثر آن می‌تواند به اشتغال، جابه‌جایی کالا و مسافر، فعالیت‌های تجاری، معیشت جوامع محلی و استمرار زنجیره‌های اقتصادی مناطق ساحلی منتقل شود. اینجاست که مفهوم تاب‌آوری اقتصادی معنا پیدا می‌کند. تاب‌آوری فقط به معنای در اختیار داشتن منابع مالی برای جبران خسارت نیست؛ بلکه به معنای برخورداری از شبکه‌هایی است که بتوانند پس از وقوع شوک، با کمترین زمان و هزینه دوباره فعال شوند.

از این منظر، بازسازی تعاونی‌های آسیب‌دیده نباید صرفاً در قالب پرداخت تسهیلات یا جبران بخشی از خسارت تعریف شود. سیاست بازسازی باید هم‌زمان سه لایه را در نظر بگیرد: بازسازی دارایی‌های فیزیکی، تأمین سرمایه در گردش و بازسازی شبکه اقتصادی و انسانی تعاونی.

اگر فقط ساختمان، ناوگان یا تجهیزات بازسازی شود، اما سرمایه انسانی، بازار، شبکه اعضا و ارتباطات اقتصادی تعاونی احیا نشود، بازگشت به فعالیت پایدار دشوار خواهد بود.

مرزهای تازه تعاون در تجربه جهانی

برای اینکه بحث تعاون را صرفاً یک آرمان داخلی تلقی نکنیم، کافی است به نمونه‌هایی مانند موندرراگون در

اسپانیا توجه کنیم.

موندرراگون یکی از شناخته‌شده‌ترین گروه‌های تعاونی جهان است که فعالیت‌های آن در حوزه‌هایی همچون صنعت، مالی، خرده‌فروشی و دانش سازمان یافته است. اهمیت این تجربه در این است که نشان می‌دهد ساختار تعاونی الزاماً مترادف با بنگاه کوچک، غیر رقابتی یا کم‌بازده نیست.

تجربه شبکه بانک‌های تعاونی آلمان نیز نشان می‌دهد که می‌توان ساختار مالکیت جمعی را با نظام مالی حرفه‌ای و رقابتی ترکیب کرد. بنابراین مسئله اصلی در موفقیت یا ناکارآمدی تعاون، صرفاً «تعاونی بودن» نیست؛ بلکه کیفیت حکمرانی، دسترسی به سرمایه، توان مدیریتی، مقیاس فعالیت، فناوری و محیط نهادی نیز تعیین‌کننده است.

این تجربه‌ها یک درس مهم برای ایران دارند: تعاون زمانی می‌تواند بزرگ و رقابتی شود که سیاست‌گذاری، آن را از یک بخش حمایتی صرف به یک بازیگر واقعی اقتصاد تبدیل کند.

از شعار به حکمرانی، چه باید کرد؟

اگر امروز از بازطراحی جایگاه تعاون سخن می‌گوییم، این بازطراحی باید از سطح شعار فراتر رود و به سازوکارهای اجرایی برسد.

نخست، در فرآیند واگذاری‌ها باید میان خصوصی‌سازی و مردمی‌سازی تفاوت گذاشت. به جای تعیین سهم‌های عددی بدون توجه به ماهیت بنگاه‌ها، می‌توان برای تعاونی‌های فراگیر، تعاونی‌های کارکنان و تعاونی‌های سهامی عام، در واگذاری بنگاه‌های واجد شرایط، اولویت‌ها و مشوق‌های مشخص طراحی کرد تا بخشی از دارایی‌های عمومی واقعاً به مالکیت جمعی و گسترده مردم منتقل شود.

دوم، سیاست سهام عدالت باید به سمت تقویت مشارکت فعال سهامداران حرکت کند. هدف نباید فقط پرداخت سود باشد؛ بلکه باید سازوکارهایی برای نمایندگی، نظارت و مشارکت مؤثر سهامداران خرد در ساختارهای مالکیتی ایجاد شود. در این مسیر، مدل‌های تعاونی و صندوق‌های مالکیت جمعی می‌توانند یکی از گزینه‌های قابل بررسی باشند.

سوم، مشکل تأمین مالی همچنان یکی از گلوگاه‌های جدی توسعه تعاونی‌هاست. بسیاری از تعاونی‌ها به دلیل محدودیت وثایق، مقیاس فعالیت یا ساختار سرمایه‌بادشورای دسترسی به منابع بانکی مواجه‌اند. ایجاد یا تقویت سازوکارهای ضمانت تخصصی برای تعاونی‌ها، با مشارکت نهادهای بخش تعاون و نظام مالی، می‌تواند بخشی از این شکاف را کاهش دهد و ریسک اعتباری بانک‌ها را نیز مدیریت کند.

چهارم، در حوزه تنظیم بازار باید به جای ایجاد ساختارهای موازی، ظرفیت شبکه موجود تعاونی‌های مصرف را ارزیابی و در صورت احراز صلاحیت، از آن در

توزیع کالاهای اساسی و مدیریت بحران استفاده کرد. این موضوع به‌ویژه زمانی اهمیت پیدا می‌کند که کشور با اختلال در زنجیره تأمین یا افزایش ناگهانی تقاضا مواجه می‌شود.

پنجم، توسعه تعاون بدون اصلاح حکمرانی داخلی تعاونی‌ها نیز ممکن نیست. شفافیت مالی، پاسخ‌گویی مدیران، حرفه‌ای‌سازی مدیریت، دسترسی اعضا به اطلاعات و مشارکت واقعی آنها در تصمیم‌گیری باید هم‌زمان با حمایت‌های بیرونی تقویت شود. تعاون اگر قرار است سهم بیشتری از اقتصاد بگیرد، باید در برابر اعضای خود نیز پاسخ‌گوتر و شفاف‌تر شود.

مسئله نهایی، عدد نیست

از این منظر، سخنان رئیس اتاق تعاون یک پیام مهم‌تر نیز دارد: توسعه تعاون را نباید صرفاً با افزایش تعداد تعاونی‌ها یا تغییر یک شاخص آماری سنجید. معیار واقعی این است که چه میزان از تولید، توزیع، تأمین مالی، اشتغال و مالکیت اقتصادی کشور واقعاً در اختیار مردم و نهادهای اقتصادی متعلق به مردم قرار گرفته است.

اگر پاسخ این پرسش همچنان فاصله قابل توجهی با اهداف سیاست‌های اقتصادی کشور داشته باشد، رسیدن به عدد ۲۵ درصد به تنهایی نمی‌تواند مسئله را حل کند.

حتی اگر سهم تعاون از ۸ درصد به ۱۵ یا ۲۰ درصد برسد، اما این رشد صرفاً حاصل بزرگ‌شدن چند مجموعه محدود باشد و مشارکت واقعی اعضا، شفافیت، پاسخ‌گویی و توزیع منافع در آن تقویت نشود، هنوز با اقتصاد تعاونی به معنای واقعی فاصله داریم.

تعاون زمانی موفق است که مردم فقط در اقتصاد حضور نداشته باشند، بلکه در آن مالکیت، نقش، حق تصمیم‌گیری و سهمی از خلق ارزش داشته باشند. شاید مسئله امروز تعاون ایران دقیقاً همین باشد: مسئله فقط سهم تعاون از اقتصاد نیست، مسئله سهم مردم از قدرت اقتصادی کشور است.

زیرا در نهایت، خصوصی‌سازی بدون مردمی‌سازی صرفاً تغییر شکل مالکیت است؛ اما مردمی‌سازی واقعی زمانی رخ می‌دهد که مردم بتوانند در کنار مالکیت، در تصمیم‌گیری، خلق ارزش و توزیع منافع اقتصادی نیز نقش داشته باشند.

در چنین نگاهی، تعاون نه یک بخش فرعی در کنار دولت و بخش خصوصی، بلکه یکی از سازوکارهای تحقق مردمی‌سازی اقتصاد است؛ سازوکاری که می‌تواند مردم را از مصرف‌کننده و نیروی کار صرف، به کنشگر اقتصادی سازمان‌یافته تبدیل کند.

